

## نفوذ اندیشه‌های بابی و بهایی بر نهضت روشنفکری ایران

فریدون وهمن

ظهور دو دیانت بابی و بهایی در ایران موجب تحولاتی اساسی و پایه‌ای در زندگانی اجتماعی هزاران تن از پیروان این دو آئین گردید و این تحول که تکیه بر تجدید آئین داشت و انقلابی استثنایی در اندیشه دینی ایرانیان به وجود می‌آورد به نوبه خود موجب بروز موجی از تجدّد و نوجویی در اجتماع ایران شد.

معمولا در گفتگو از تجدّد در ایران، توجه پژوهشگران به نفوذ پدیده‌های غربی است و به این موضوع می‌پردازند که نفوذ هر یک از این پدیده‌ها در ایران چگونه حاصل شد. بدیهی است ایران قرن نوزدهم از تحولات غرب دور نماند و برخی از مظاهر پیشرفت و تجدّد غرب در آن رخنه کرد. ولی کمتر پژوهشگری به این نکته توجه نموده که در همان قرن تحوّل معنوی و اصیل که بر سابقه فرهنگی و دینی و تاریخی ایران استوار بود، در ایران شروع به رشد کرد تا ایران را به تجدّدی که مورد آرزوی بسیاری از روشنفکران بود برساند.

تاریخ تجدّد فکر و اندیشه در ایران از قرن نوزدهم به این سو نشان می‌دهد که تنها منبع و چشمه جوشانی که تحول و تجدّدی بومی و اصیل در این کشور حادث نموده و اندیشه‌های جدیدی در همه زمینه‌ها عرضه داشت همانا دو نهضت بابی و بهایی است. باقی، آنچه از نفوذ اندیشه‌های سیاسی و فلسفی و اجتماعی در یک قرن و نیم اخیر می‌بینیم، اگر نوآوری و بدعتی در خود داشته، اغلب کالایی وارداتی از غرب یا از شرق بوده است.

اندیشه‌های نو و انقلابی این دو نهضت را می‌توان از بزرگترین و مؤثرترین عوامل بیداری ایرانیان در قرن نوزدهم و عامل عمده تجدّد و انقلاب مشروطیت ایران دانست. ولی به دلایلی که همگان بر آن آگاهیم یک قرن و نیم است که در ایران بر این حقیقت تاریخی سرپوش گذارده شده و کتاب‌ها و مقالات و رسائلی که در مورد تجدّد خواهی و انقلاب مشروطیت و ریشه‌های آن در ایران نوشته شده، به عمد یا به سهو، سهم نهضت بابی و بهایی را نادیده گذارده است. این رسالات، در جستجوی سرچشمه

حوادثی که منجر به صدور فرمان مشروطیت شد هر واقعه کوچک یا بزرگی را مورد بررسی قرار داده و هزاران سند را از دوران قاجار که در ایران و یا مجموعه‌های خارج هست مطالعه کرده‌اند، اما چشم خود را بر نهضت عظیمی که در قرن نوزدهم از ایران برخاست و سبب آن همه شور و نوگرایی و غوغا شد، بسته‌اند. پژوهشگران ایرانی که در بحث از تجدّد حتی موضوع کوچکی مثل نگارش مقاله‌ای در مورد شطرنج را در روزنامه کاوه چاپ برلن نوعی تشویق به "تجدّد فرهنگی" دانسته‌اند (۱) بر خود این زحمت را روا نداشته‌اند که نظری به افکار و آثار بهاییان بیاندازند و یا بپرسند ظهور دیانت بابی و بهایی در ایران نقشی در نهضت مشروطیت و تجدّد ایران داشت یا نه.

دلایل این امر گوناگون است. یکی تعصب دینی و هراس از کلمه بهایی است. این پرهیز و هراس اگر در مورد فردی عامی و عادی باشد و او را از هر چیز که با کلمه بهایی سر و کار داشته باشد، بگریزند مطلبی عادی است، اما از پژوهشگری که باید هر سنگی را برای یافتن حقیقت زیر و رو کند به سختی می‌تواند قابل قبول باشد.

دلیل دیگر به قول دکتر عباس میلانی این واقعیت تلخ است که «بیش و کم تمامی جنبه‌های فرهنگ و ادب و تاریخ ایران کماکان ناکاویده مانده و روشنفکران متجدّد اغلب به اعتبار سیاست زدگی، شانه از زیر بار انجام تحقیقات جدی خالی کرده‌اند و به جای تعالی شعور اجتماعی، بیشتر به برانگیختن شور توده مردم توجّه داشته‌اند.» (۲) این نظریه در مورد رابطه مشروطیت و تجدّد ایران با دیانت بهایی صدق می‌کند.

سوی یاد زدایی و فرار از حافظه تاریخی، نقش نهضت بابی و بهایی در تجدّد خواهی به قصد و عمد پایمال شد و با ایجاد جوّی منفی و آمیخته با کینه در مورد بهاییان، محیطی فراهم آمد که هر نوع ارتباط دیانت بابی و بهایی را با ترقی و تعالی ایران و ظهور مدرنیته در کشور نفی می‌کرد. (۳)

نظام روشنفکری ایران که همواره آگاه یا ناخودآگاه در چنبر تفکرات شیعی قرار داشت و بر آن اساس بهاییان را کافر و مرتد می‌شناخت، در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم زیر نفوذ تفکرات اندیشمندان چپ و عقاید کهنه و ناکارآمد مارکسیستی قرار گرفت و در نتیجه آنچه بسیاری از پژوهشگران و نویسندگان ما در آن دوران نوشتند تأثیری از این فلسفه داشت. این اندیشمندان برای "دین" نقشی در روشنفکری و تجدّد آوری قائل نبودند بلکه دین را عامل تخدیر افکار توده‌ها و سدّی در راه ترقی جامعه دانستند. در بررسی نهضت بابی و بهایی در قرن نوزدهم کلید و ابزار کار ایشان فلسفه

تاریخی مارکسیسم - بدون در نظر گرفتن بافت فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران - بود و این امر وقتی با قضاوت‌های کینه توزانه ضد بهایی ناشی از تربیت مذهبی ایشان که با شیر در وجودشان اندرون گشته بود توأم گشت، آنان نیز به کج راه طلاب ردیه نویس قم و دیگر دشمنان دین بهایی افتادند و چشم بر حقایق تاریخی بستند.

دکتر امین بنانی در مقاله‌ای با عنوان "عصر طاهره" در بحثی از برداشت تاریخی مورخان چپ‌گرای ایرانی از نهضت بابی می‌نویسد: «نفی و تکفیر و تهمت و دشنام از سوی پاسداران نظام فرسوده امری طبیعی و در تاریخ تکراری است اما برداشت‌های نیم خام آنان که با معیارهای به عاریت گرفته و بدون آگاهی از بافت جامعه و ریشه‌های فرهنگ خود، جنبش‌ها و جنباننده‌های تاریخ خود را می‌سنجند، جای بحث دارد ... اقلأ در پنجاه سال گذشته بیشتر این قضاوتها از سرچشمه تفکر مارکسیستی آب خورده است، ... چرا باید اصولی که بعد از گذشت صد و پنجاه سال جنبه‌های علمی و عینی خود را حتی در جوامع بومی اروپائی خود از دست داده است هنوز با اصرار بر تاریخ ما تحمیل شود...» (۴)

در سال ۱۹۳۸ یعنی در اوج قدرت کمونیسم و تسلط رژیم استالینی کتاب کوچکی به نام "قیام‌های بابیه در ایران در سال‌های ۱۸۴۸-۵۲" به قلم ایوانوف M. S. Ivanov پژوهشگر روس چاپ شد. وی در آن کتاب نهضت بابی و شخصیت رهبران آن را از دید مارکسیستی تحلیل کرد و از آن پس پندار اشتباه او دستمایه قضاوت نویسندگان ایرانی قرار گرفت.

تصویری که مورخین و نویسندگان مارکسیست ایران با الهام از کتاب ایوانوف از دیانت بهایی پرداخته و آن را نوشته و تبلیغ کرده‌اند این است که قیام باب قیامی مردمی و توده‌ای بود که پشتیبانی دهقانان و طبقات محروم جامعه را همراه داشت ولی پس از تیرباران باب و سرکوبی پیروان او، بهاء‌الله نهضت بابی را از راه به در برد و آن را از لباس انقلابی خود بیرون آورد و در خدمت اجانب به کار گرفت. (۵)

بر اساس این سوابق تاریخی، در گفتگو از نهضت مشروطیت و ظهور تجدد در ایران کمتر نویسنده‌ای حاضر شد که حتی در چند صفحه به نقش و نفوذ بابیان و بهاییان بپردازد.

دکتر عباس امانت در بحث و بررسی ریشه‌های فراموش شده مشروطیت می‌گوید ادوارد براون هنگام نگارش "تاریخ انقلاب ایران The Persian Revolution" با آنکه به

خوبی از نقش ازلیان و بهاییان در آن نهضت آگاهی داشت اما به قصد هیچگونه اشاره‌ای به آن نکرد و در عوض شجره‌نامه روشنفکری مشروطیت را به میرزا ملکم خان و جمال الدین اسدآبادی رساند. دکتر امانت دلایل گوناگونی برای این برداشت براون بر می‌شمارد. از جمله بیم براون از اینکه اگر شرکت و اهمیت نقش ازلیان و بهاییان در انقلاب مشروطیت تاکید گردد، این امر خطری برای موجودیت مشروطیت در زمان نشر کتاب (۱۹۱۰) به شمار آید. به نظر دکتر امانت پس از آنکه براون هویت ازلی - بهایی دست اندرکاران مشروطیت را پوشاند رهبری نهضت مشروطیت را در کتاب خود به دست دو مجتهد طراز اول طهران بهبهانی و طباطبائی داد و با دادن چهره اسلامی به مشروطیت به خیال خود این نهضت را از خطری که با افشا شدن نقش ازلیان و بهاییان می‌توانست از سوی طرفداران مشروعه متوجه آن باشد حفظ کرد. (۶) کتاب براون و نیز کتاب تاریخ بیداری ایرانیان به قلم ناظم الاسلام (۷) که براون از آن بهره گرفته است سر مشقی برای تاریخ نویسان بعدی گردید و حتی کسی مثل کسروی را تحت تأثیر قرار داد. (۸)

نهضت مشروطیت ایران قریب شصت سال پس از ظهور دو دین بابی و بهایی رخ داد، شصت سالی که علیرغم کوشش‌های سرکوبگرانه دولت قاجار و ملایان، این دیانت در رشد و بالندگی بود و اعتقادات آن بر افکار هزاران نفر از مردم ایران تأثیر می‌گذارد. تأثیر مستقیم، آنی و تکان دهنده ظهور دو آئین بابی و بهایی را در تجدّد ایران در مرحله اول نه در احکام و آثار بابی و بهایی، بلکه در نفس ظهور و عظمت و بزرگی این حادثه خارق‌العاده باید جستجو کرد. وقایع گوناگونی که در دو دهه اول پس از ظهور حضرت باب در رابطه با دیانت بابی در ایران رخ داد تحوّل بزرگی در شیوه تفکر اندیشوران ایران - حتی آنان که به آئین باب ایمان نداشتند ایجاد کرد و همین تحوّل بود که پیش زمینه تجدّد در ایران و انقلاب مشروطیت شد. ظهور حضرت باب و ادعای تکان دهنده ایشان را به قائمیت باید بدون تردید بزرگترین تحوّل و تجدّد در بطن و عمق جامعه شیعه‌زده ایران بشمار آورد. تحوّل که، هنوز نیز پس از گذشت یک قرن و نیم، بحث و هضم آن برای بسیاری آسان نیست.

مصلحین دینی در تاریخ ایران کم نبوده‌اند. دلیل آن همه طُرُق و مذاهبی است که در اسلام می‌بینیم، ولی ادعای آوردن آئینی جدید و نسخ دین سابق که شش هزار سال بعد از زردشت و هزار و دویست سال پس از حضرت محمد رخ می‌داد، تکانی شدید و

ناگهانی به جامعه خواب زده ایران و بزرگترین محرک تجدّد و بشارت به ظهور عصری جدید بود.

وقایع طبرسی، زنجان و نیریز در حدّ خود از نظر اجتماعی پدیده جدیدی بود. جنگ‌های داخلی در ایران کم سابقه نیست، اما این جنگ‌ها معمولاً بین عشایر و ایلات و قبایلی بوده که در پی مرتع وسیع‌تر و احراز قدرت در منطقه بیشتری بوده‌اند، و یا مثل صفویّه و قاجاریّه قصد ایجاد سلسله سلطنتی داشته‌اند. اما در وقایعی که به دنبال ظهور آئین بابی رخ داد گروهی از مردم از طبقات گوناگون اعم از علما، بازرگانان و کشاورزان دور هم جمع شدند و به مقابله با قوای دولتی پرداختند آن هم فقط به خاطر دفاع از اعتقادات خود. اهمّیت شرکت علمائی مثل وحید دارابی و حجّت زنجان را در این نبردها وقتی می‌توان به درستی درک کرد که متوجّه عمق روابط نزدیک و تنگاتنگ علمای دوره قاجار با حکومت باشیم و اهمّیت ایستادن عالمی دینی را در مقابل لشکر دولتی ارزیابی کنیم.

تعالیم حضرت باب خود فصل دیگری است از ایجاد تجدّد، چه دینی و چه اجتماعی، در جامعه‌ای که در نهایت درجه عقب ماندگی و جمودت فکری بود.

حضرت باب کتاب اصلی ظهور خود را بیان نامیدند که بر مبنای مفهوم قرآنی خود (۳: ۱۳۸) به معنای دلیلی روشن، شرحی واضح و توضیح و تشریحی عیان و آشکار است. نه تنها کتاب اصلی حضرت باب بیان نامیده می‌شود بلکه این نام به کلیّه آثار حضرتشان که کلید اسرار آثار دینی قبل است تعمیم داده شده است. بدین ترتیب حقایق اصلی و اساسی طوری در این آیات آمده که برای درک آن نیازی به واسطه در لباس روحانی و ملّا نیست. اهمّیت این امر وقتی روشن می‌شود که به نفوذ فراوان علمای مذهب شیعه از حجّت‌الاسلام‌ها گرفته تا ملّاهای دهات بر زندگانی اقشار مردم واقف باشیم.

کتاب بیان هم به فارسی نازل شد و هم به عربی. شاید متن عربی برای آن بود که بتواند با قرآن که عربی است برابری کند ولی متن فارسی به طور وضوح هدفی جز این نداشت که پیام دینی و الهی را در حدّی هر چه وسیع‌تر فارغ از سدّ زبان عربی و یا نیاز به ترجمه‌ها و تعبیرات علما در دسترس مردم قرار دهد.

نزول کتاب بیان مهم‌ترین اثر شریعت بابی در سال ۱۸۴۷ م. (۱۲۶۳ ه.ق.) در ماکو آغاز شد. این کتاب از همان ابتدا در دایره وسیعی از بایان شهرت و محبوبیت یافت و نسخ آن به طرق گوناگون به دست این و آن می‌رسید. انتخاب زبان فارسی برای نگارش

اساسی‌ترین کتاب دیانت بابی در واقع یکی از نخستین قدم‌ها در راه دموکراسی دین در ایران بود. این اقدام با نهضت همگانی شدن کتاب مقدس در عهد رفرماسیون اروپا در قرن شانزدهم شباهت داشت، و در تضاد سخت با فرهنگ اسلام شیعی بود که در آن علمای شیعه انحصار کامل متون دینی را در اختیار داشتند. (۹)

کتاب بیان فارسی این خلاء را در جامعه ایران پر می‌کرد مخصوصاً وقتی توجه کنیم که حضرت باب چاپ کتاب مقدس شریعت خود را اجازه می‌دهند و توصیه می‌فرمایند که کتاب بیان به بهترین وجه و با خطی ممتاز نشر شود. در آن زمان چاپخانه تازه به ایران آمده بود و از سوی علما با سوء ظن به آن نگاه می‌شد، اما حضرت باب که تحوّل بزرگ را در جامعه ایران به چشم می‌دیدند برای آنکه پیامشان هرچه بیشتر به دست مردم ایران برسد، چاپ بیان را توصیه فرمودند. در بیان هم‌چنین از اروپائیان و رفتار اجتماعی ایشان، نظافت و پیشرفت‌های صنعتی ایشان، سیستم پست و طبع کتاب اروپا با تمجید یاد شده است. در این کتاب به زنان اهمیّت بیشتری داده شده و اگر چه بطور کامل از آزادی حقوق آنان سخنی به میان نمی‌آید ولی احترامی که به زنان در آثار حضرت باب دیده می‌شود و شأن بزرگی که برای حضرت طاهره به عنوان عضوی مساوی از حروف حیّ قائل شدند، نشان تحوّل است که می‌بایست در زمان من یظهره‌الله در این زمینه به اوج خود برسد. (۱۰)

از نظر سیاست اجتماعی حضرت باب نوعی رهبری دسته جمعی برای جامعه بیانی پیش بینی فرمودند که بعدها در آثار حضرت بهاء‌الله با تشکیل محافل روحانی چگونگی روشن شد و در جامعه بهایی به مرحله اجرا در آمد.

از دیگر افکار انقلابی و مترقی که در آثار حضرت باب می‌یابیم تصریح و تأکید بر تطوّر ادیان و رشد همیشگی شجره حقیقت است. در بیان و نیز در آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت عبداله‌الدین، یعنی شجره حقیقت، با شجر معمولی مقایسه شده و تحوّل مفاهیم دینی به تغییرات حاصله در برگ و میوه درختان در هر فصلی تشبیه شده است. هدف این تغییرات ترقی و تعالی دائمی و رسیدن انسان به تکامل نهائی روحی و معنوی خود است.

اهمیّت به مقام زن در دیانت بابی، در امر بهایی تأکید بیشتری یافت و تعلیمات این آئین را در این مورد به صورت یکی از پیشرفته‌ترین و مترقی‌ترین نوع خود در تاریخ ادیان در آورد. تأکید در تربیت دختران به طور مساوی با پسران و حتی ترجیح تعلیم و

تربیت دختر بر پسر راه را بر ترقی علمی و اجتماعی زنان گشود و دیانت بهایی را به صورت یکی از پیشروترین نهضت‌های تجدّد اجتماعی در آورد.

تطابق علم و دین یکی دیگر از اصول پیشرو آئین بهایی است. از یک سو علم باید در خدمت صلح و راستی و آشتی که هدف دین است باشد. از سوی دیگر از آنجا که علم همواره در ترقی است و به جلو می‌رود لذا دین هرگز نمی‌تواند از آن عقب بماند بلکه باید با زمانه متحوّل شود و رشد کند.

دیانت بهایی دینی است به نهایت انسانگرا. در این آئین ترقی و تعالی انسان و مقام او از اساسی‌ترین اصول به شمار می‌آید. "انسان طلسم اعظم است" و آنچه در غایت کار دارای اهمیت می‌باشد، انسان است نه چیزی که به اسم مقتضیات دین به او تحمیل می‌گردد. شکی نیست که دین راستین نیز از اهمیت بسیار برخوردار است ولی انسان را نمی‌توان به خاطر دین پست و نابود کرد و در غفلت و نادانی نگاه داشت. بیان حضرت بهاءالله که "راست گو و کفر کو" به روشنی انسانیت و صداقت را در برابر درگیری‌های شرعی و فقهی قرار می‌دهد و تأکید به راستگویی تا این حدّ، به والاترین صورت، انسانگرایی و احترام به ارزش‌های انسانی را می‌نمایاند.

این گونه احکام و ده‌ها نظایر آن - از جهانی‌ترین ایده‌آل‌ها گرفته مثل وحدت عالم انسانی، تا موضوعی مثل رحم بر حیوانات و یا رعایت نظافت شخصی - که در آثار بهایی یافت می‌شود در تضاد روشن با عادات، افکار و اعتقادات واپس‌گرایانه‌ای بود که در دوره قاجار رواج داشت. هر یک از این تعالیم جدید می‌توانست نیرویی فزاینده در جلو بردن موج تجدّد و روشنفکری و عاملی نیرومند در تحوّل عقلانی در جامعه ایران تلقی گردد.

حضرت بهاءالله از دوره اقامت در ادرنه یعنی از دهه ۱۸۶۰ میلادی با ارسال الواحی به ملوک و سلاطین دیدگاه‌های خود را در مورد مسائل مهمی که آن زمان جهان با آن روبرو بود، بیان داشتند. از جمله در لوح خطاب به سلطان عثمانی، عبدالعزیز، او را از انتخاب وزرای فاسدی که منافع مردم را فدای منافع و امیال خود می‌کنند بر حذر داشته سپس به مساله "مشورت" که مفهوم کلی مجلس شورا از آن اراده می‌شود پرداخته توصیه می‌فرمایند در کارها با آنها مشورت کن و بهترین راه را انتخاب نما.

در سایر الواح که به افتخار ملوک و سلاطین نازل شد حضرت بهاءالله از جمله به پنج مطلب مهمّ تکیه فرمودند: یکی مقام خودشان به عنوان موعود همه ادیان، دوّم تمجید از حکومت پارلمانی (به طوری که در لوح ملکه ویکتوریا می‌بینیم)، سوّم توجه

فراوان به حال فقرا و درماندگان و نیاز فوری رسیدگی به حال آنان، چهارم نیاز به ایجاد صلح عمومی و تأکید بر اینکه اگر نمی‌توانید صلح اکبر را برپا دارید لااقل به فراهم آوردن صلح اصغر بپردازید و پنجم برپایی یک نظام جهانی از جمله برای آنکه مخارج دفاعی و جنگی کمتر شده و مالیات‌های سنگین بر مردم تحمیل نگردد. مجموع این پنج مطلب در لوح ملکه ویکتوریا آمده و در همان لوح از اینکه ملکه ویکتوریا کار مشورت در امور را به دست نمایندگان مردم داده و برده‌داری را لغا نموده است با لحن رضایت آمیزی یاد شده و وظایف اصحاب مجلس شور که همان پارلمان باشد، ذکر گردیده است. (۱۱)

کتاب اقدس در سال ۱۸۷۳ نازل شد و احتمالاً چند سال بعد به دست بهاییان ایران رسید. در این اثر وعود الهی در مورد ایران لحن و صورت واضح‌تری به خود می‌گیرد و ظهور حکومت مشروطه اینطور پیشگویی می‌شود: "سَوْفَ تَنْقَلِبُ فَيَكُ الْأُمُورُ وَيَحْكُمُ عَلَيْكَ جُمْهُورُ النَّاسِ" (۱۲) (به زودی امور در تو منقلب می‌شود و مردم بر تو حکومت خواهند کرد).

در سال ۱۸۹۱ مقارن با نهضت تنباکو، که منجر به لغو امتیاز تنباکو به کمپانی رژی شد، حضرت بهاء‌الله لوح دنیا را صادر فرمودند که در واقع بیانگر پایگاه‌های دیانت بهایی در مقابل اوضاع ایران در آن دوره است. در این لوح حضرت بهاء‌الله در چند مورد به عظمت و بزرگی ایران در قبل اشاره می‌فرمایند و با بیانی که اندوه و حسرت از آن می‌بارد می‌فرمایند: "آیا چه شده که اهل ایران مع اسبقیتشان در علوم و فنون حال پست تر از جمیع احزاب عالم مشاهده می‌شوند" و در جای دیگر بر ادامه حکومت ظلم در ایران تأسف می‌خورند: "امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع، دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده ... سپس به مطلبی که حدود بیست سال پیش از آن در کتاب اقدس نازل شده بود، اشاره می‌فرمایند "...در کتاب اقدس در ذکر ارض طا نازل شده آنچه سبب انتباه عالمیانست. ظالم‌های عالم حقوق امم را غصب نموده‌اند و به تمام قدرت و قوت به مشتتهیات نفوس خود مشغول بوده و هستند". در همان اثر "آنچه را که اصغاء آن سبب آزادی و آسودگی و راحت و علو و سمو کل است" اینطور بیان می‌فرمایند: "از برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب." سپس توصیه می‌فرمایند که پادشاه و علما و امرا در محلی جمع شوند و با مشورت "آنچه را که سبب و علت امنیت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معین فرمایند و اجرا دارند." (۱۳) سپس بار دیگر به مندرجات کتاب اقدس و سایر الواح در مورد وظایف سلاطین و روسای عادل و



امنای بیت عدل اشاره نموده و سیستم حکومت انگلیس را که هم به اصول مشورت و هم به اصول سلطنت مزین است به نظر مناسب تشخیص می‌دهند. سوای آن باز به اهمیت صلح اکبر، ایجاد زبان مشترک بین‌المللی، ایجاد اسبابی که سبب محبت و اتحاد باشد، لزوم تعلیم و تربیت برای اطفال از دختر و پسر، لزوم اینکه زنان و مردان به طور مساوی علم زراعت و امور دیگر را تحصیل نمایند اشاره فرموده و پس از توصیه به توجه و اصلاح امور زراعت که "دارای مقام اول است" بار دیگر بهاییان را به صلح و سلام و درستی و پاکی تشویق می‌فرمایند و از جنگ و جدال برحذر می‌دارند. (۱۴)

پژوهشگرانی که در مورد انقلاب مشروطیت ایران تحقیق کرده‌اند، نشر روزنامه قانون را در لندن توسط میرزا ملکم خان و طرح او را مبنی بر تشکیل مجلس در سال ۱۸۹۲ سرفصلی در مجاهدات اصلاح طلبان ایران برای آزادی ایران می‌دانند، اما حضرت بهاءالله آن خواسته‌ها را از یک ربع قرن پیش از ملکم یعنی از سال ۱۸۶۸ طرح و در لوح دنیا تأکید نمودند. (۱۵)

رساله مدنیّه که حضرت عبدالبهاء در سال ۱۸۷۵ به اشاره حضرت بهاءالله مرقوم داشتند، سند دیگری است که نشان می‌دهد چگونه امیال و آرزوهای بهاییان برای ترقی و تعالی ایران از همان ابتدا به صورت منظم و مستمر تأکید می‌گردیده و در ایران منتشر می‌شده است. این رساله در سال ۱۸۸۲ در بمبئی به چاپ رسید و دامنه نشر آن در ایران وسعت یافت. این اثر نام مؤلف بر خود نداشت و بدین ترتیب بدون آنکه مهر ضالّه بر آن بخورد از همان ابتدا به عنوان پیشنهادی برای اصلاح ایران مورد بحث گروه‌های مختلف قرار گرفت. (۱۶) ایجاد مجالس مشورت به انتخاب مردم، بسط تعلیم و تربیت در سراسر کشور، اصلاح قوه قضائیه، ترویج هنر و علوم، ترویج صنایع و کشاورزی، ترویج تجارت، تأمین و تضمین حقوق فردی و حق مالکیت همراه با تساوی افراد در مقابل قانون، محدود نمودن قدرت مطلقه حکام ولایات و نظارت در امور آنان، ریشه کن ساختن رشوه و فساد، اصلاح امور ارتش با تهیه سلاح‌های کافی و آموزش نظامی، بخشی از مضامین این رساله است که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

در تمام دهه ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ این اثر دوّمین رساله اساسی و عمده‌ای بود که در زمینه رفم و تجدّد در سطحی وسیع در ایران قرن نوزدهم نشر می‌شد (اگرچه به طور محرمانه) و در واقع بازتاب اصلاحاتی بود که در سال‌های ۷۳-۱۸۷۱ (توسط مشیرالدوله) با تأسیس کابینه وزرا و دیگر اصلاحات ارائه گشته بود. (۱۷)

در دوره قاجاریه رساله‌های فراوانی نوشته شد که فهرست قریب هفتاد تای آن در

دست است ولی گسترش و نفوذ چندانی در میان طبقات گوناگون مردم نداشت. پژوهشگر معروف ایرج افشار در مقدمه کتاب قانون قزوینی که یکی از همین رساله‌هاست می‌نویسد "اینها رساله‌هایی است که اکثراً به هنگام نگارش ولو آنکه چاپی می‌بود به طور محدود میان باسوادان منور و صاحب تفکر و تعقل سیاسی نشر و پخش می‌شد و البته بعضی از آنها که مربوط به دوره ناصری است سالیانی چند پس از تالیف به چاپ رسیده است." (۱۸)

میزان با سوادان در دوره قاجار بسیار کم بود و توده مردم توجهی به مسائل سیاسی و اجتماعی نداشتند. تعداد زنان با سواد بسیار کمتر از مردان بود. در دوره حکومت ناصرالدین شاه (۱۸۹۶-۱۸۴۸) چهار روزنامه در ایران نشر می‌شد که فقط ۱۱۰۰ مشترک داشت و آن هم دولتمردان و درباریان و مستمری بگیران دولتی بودند که می‌بایست این روزنامه‌ها را مشترک گردند. (۱۹)

بر عکس، آثاری که از قلم حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء صادر می‌گشت بلافاصله پس از وصول به ایران از آن نسخه‌های فراوان برداشته می‌شد، به دست ده‌ها هزار بهایی ایرانی می‌رسید، در مجالس و محافل بهاییان مورد بحث و گفتگو قرار می‌گرفت و چون از تقدس و حرمت بهره داشت مورد احترام و اجرای دقیق واقع می‌گردید. خانواده‌های بهایی تعالیم اجتماعی آئین خود را مثل تساوی حقوق زن و مرد، تربیت اطفال مخصوصاً دختران، عدم تعصب و احترام به عقاید دیگران و نیز تعالیم فردی و شخصی را مثل نظافت ظاهره، حمام گرفتن، دروغ نگفتن، تزویر نداشتن، رأفت و ملامت و غیره مورد اجرا قرار می‌دادند زیرا آن را جزئی از اعتقاد دینی خود نیز محسوب می‌داشتند. نکته اینجاست که بهاییان گروهی جدا از اجتماع شهر و محله خود نبودند. بستگان غیر بهایی داشتند که با ایشان معاشرت داشتند، خانه‌شان بر همسایگان باز بود. هم وطنان غیر بهایی همواره کنجکاو بوده‌اند که بدانند بهاییان چگونه هستند، چطور زندگی می‌کنند، اعتقاداتشان چیست و چه آمالی دارند. این جستجوها خواه ناخواه ایشان را با مبانی و تعالیم بهایی آشنا می‌ساخت و در نتیجه تعالیم بهایی بر جامعه اطراف تأثیر می‌گذاشت. صدها جلسه تبلیغی و یا کتاب‌های بهایی که به دست غیر بهاییان می‌رسید حتی اگر موجب ایمان کسی نمی‌شد او را با تعالیم مترقی امر آشنا می‌ساخت. این وسعت نشر افکار بهایی را نمی‌توان با رساله‌هایی که به طور محدود نشر

می‌شد و یا روزنامه‌هایی که از خارج می‌رسید آن هم در جامعه بی سواد آن روز ایران مقایسه نمود.

بهاییان که در حدّ بالای میانگین باسوادی در جامعه قاجار و زمان پهلوی قرار داشتند یکی از پیشروان تأسیس مدارس در ایران به شمار می‌آیند که با نداشتن وسایل و مشکلات فراوانی که در این راه با آن روبرو بودند در سراسر ایران مدارسی در شهرها و دهات به وجود آوردند. (۲۰)

بهاییان از اولین جوامعی بودند که بین خود به تشکیل مجالس شور همّت گماشتند و امور جامعه را با مشورت و رای همگانی اداره کردند. نخستین مجالس مشورت (بیوت عدل) در سال ۱۲۹۷ ه. ق. در زمان حیات حضرت بهاءالله در طهران تشکیل شد. (۲۱)

زنان بابی و بهایی از ابتدای تاریخ این دیانت متوجّه اهمیّت و مقام بزرگ خود در جامعه بودند. قرن‌هاست زنان ایران در حالت بردگی و انقیاد به سر می‌برند گوئی سرنوشت محتوم ایشان آن است که شهروند درجه دو و سه بشمار آیند. ظهور شخصیتی مثل طاهره قزّوالعین و نظرها‌های انقلابی او در نفس خود انقلابی بزرگ در عالم زنان بود. طاهره امروزه به عنوان پیشگام ترقی و تعالی زنان شناخته می‌شود، اما زنانی که در دیانت بابی و بهایی به دنبال آرمان‌های او رفتند کم نبوده‌اند. در وقایع زنجان و نیریز زنان دوش به دوش مردان با قوای دولتی می‌جنگیدند و این امر حتّی توجّه خارجیان را نیز جلب کرد و در گزارشهایی که از آن جنگ‌ها می‌فرستادند، نقش زنان را در تشویق مردان و در شرکت در نبردها تأکید می‌کردند. در گزارشی که در تاریخ ۳۰ اوت ابوت کنسول انگلیس برای شیل وزیر مختار آن کشور فرستاد، نوشت: "بابی‌ها با روحی شجاعانه و قهرمانی می‌جنگند و حتّی زنان که چندین نفر آنها کشته شده‌اند درگیر جنگ هستند." (۲۲) در نیریز زنان بابی همراه مردانشان در جنگ شرکت داشتند مخصوصاً در نبرد دوّم نیریز که به خاطر شهادت عدّه زیادی از مردان در واقع تعداد زنان رزمنده بیش از مردان بود. آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء را در مورد زنان می‌توان یکی از پیشرفته‌ترین و انقلابی‌ترین افکار نه تنها در خاورمیانه قرن نوزدهم بلکه در اروپا و امریکای آن زمان دانست. در این آثار به تعالی مقام زن اشاره شده، بر استعداد و توانائی بانوان در ترقی مقام خود و تأثیر مثبت ایشان بر پیشرفت جامعه تأکید گشته و شرکت زنان در امور جامعه توصیه و تأکید گردیده است. این تعالیم نسل جدیدی از زنان را در محیط بهایی ایران به وجود آورد. اگر بخواهیم به شرح زنان برجسته این آئین پردازیم

باید صفحات فراوانی صرف این کار کنیم ولی از بردن نام یک نفر گزیری نداریم و آن عصمت خانم ملقب به طایره است که شاید بتوان او را یکی از نخستین زنان روزنامه نویس ایران نامید. عصمت خانم در سال ۱۸۶۱ در خانواده‌ای از رجال ایران متولد شد و در نوجوانی با دیانت بهایی آشنا گشت و به این آئین گروید. عصمت خانم عمر خود و استعداد ادبی خویش را وقف نهضت زنان و حقوق ایشان نمود. (۲۳) زانت آفاری او را از رهبران نهضت آزادی و حقوق زن در زمان خود دانسته و با زنان نامدار غربی که در همین راه مبارزه می‌نمودند، مقایسه کرده است. طایره خانم در مقالاتی که در روزنامه ایران نو منتشر کرد اهمیت تعلیم و تربیت دختران، استعداد فراوان زنان، و تأثیر مستقیم و مثبت تساوی زنان و مردان را در زندگانی اجتماعی تأکید نمود. خواستار تحوّل اساسی در طرز تفکر زنان و دختران بود تا به خود بقبولانند که پست ترین مخلوق جامعه نیستند بلکه مقامی والا دارند و در همه زمینه‌ها می‌توانند ترقی کنند. (۲۴)

### تأثیر دیانت بهایی بر افکار روشنفکران خاورمیانه، قفقاز و آسیای مرکزی

در قرن نوزدهم موج روشنفکری و کشش به سوی تجدّد محافل تحصیل کرده و اندیشمند شرق را فرا گرفته بود. در مصر گروهی مرکب از جمال الدین اسد آبادی، محمد عبده و سعد زغلول دست به انتشار روزنامه‌های پرنفوذی مثل "مصر" و "التجّاره" زدند که به همه جا فرستاده می‌شد. در تونس خیرالدین پاشا رهبری روشنفکران را داشت و در خود عثمانی دولتمردانی مثل عالی پاشا (۷۱-۱۸۱۵)، فؤاد پاشا (۹۶-۱۸۱۵) و مدحت پاشا اصلاحاتی که مهم‌ترین آن تنظیمات نام داشت آغاز کردند. (۲۵) در همان زمان روشنفکران تندرو عثمانی اصلاحات عالی پاشا و فؤاد پاشا را مورد انتقاد قرار داده و کافی نمی‌دانستند و این مصادف با زمانی است که حضرت بهاءالله در آثار خود پیشقدم از سایر اصلاح‌طلبان تشکیل شورای وزیران و پارلمان را به سبک انگلستان مطرح می‌فرمودند. (۲۶) به برخی دیگر از این افکار اصلاحی که طرح آن در آن زمان بی سابقه بود در بالا اشاره کردیم.

روشنفکران عثمانی و ایران اغلب با دیانت بهایی و افکار آن آشنا بودند. عالی پاشا وزیر امور خارجه عثمانی، نامق کمال، ابوضیاء توفیق، نوری بیگ و حقی افندی (از رهبران نهضت ترکان جوان که در سال ۱۸۷۳ به مناطق مختلف عثمانی تبعید گردیدند) همگی با تعلیم بهایی آشنا بودند و به نحوی روشن از عقاید پیشرفته و اصلاح طلبانه این آئین گفتگو کرده‌اند. مدحت پاشا از دولتمردان اصلاح طلب و حامی ترکان جوان که

به حکومت سوریه منصوب شد، ( ۸۰-۱۸۷۸) حضرت عبدالبهاء را به بیروت دعوت کرد و در سفر دوم بود که حضرت عبدالبهاء با شیخ محمد عبده از رهبران اصلاحات دیدن فرمودند. این تماس‌ها با روشنفکران ترکیه ادامه داشت بطوری که عبدالله جواد یکی از پنج بنیان‌گذار نهضت ترکان جوان به خاطر ایمانش به دیانت بهایی در سال ۱۹۲۰ به اتهام ارتداد محاکمه شد. (۲۷)

در ایران از نخستین کسانی که در جامعه روحانی از بالای منبر خواستار به پاخاستن مردم برای گرفتن حقوق خود بودند باید سید جمال واعظ اصفهانی و حاج میرزا نصرالله بهشتی مشهور به ملک المتکلمین را نام برد که هر دو بابی بودند و بعد از کودتای محمد علیشاه به همین اتهام به قتل آمدند. از دیگر بایان- ازلیان که نقش مؤثری در این زمینه داشتند، باید به ده‌ها شخصیت انقلابی مثل میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، ناظم الاسلام کرمانی (مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان)، سید یحیی دولت‌آبادی و امثال ایشان اشاره کرد که زیر نقاب تقیه و اغلب در لباس روحانی مسلمان اهداف خود را برای مبارزه با سلسله قاجار و ایجاد اصلاحات در ایران دنبال می‌کردند. سید اشرف الدین قزوینی معروف به گیلانی فرزند سید احمد حسینی یکی دیگر از بایان و مبارزان مشروطه است. وی روزنامه "نسیم شمال" را در دوران مشروطیت منتشر می‌کرد و با قلم و شعر خود آزادیخواهان را یاری می‌رساند. سید اشرف در سال ۱۲۸۷ ه.ق. در قزوین به دنیا آمد، در جوانی پنج سال در کربلا و نجف زندگی کرده و سپس به ایران بازگشت. از موطن خود قزوین به تبریز رفت و در آنجا به قول خود با پیر روشن ضمیری آشنا شد و به احتمال زیاد آنجا بود که به دیانت جدید اقبال کرد. خود به طور سربسته به این موضوع اشاره کرده است.

در ره تبریز با سوز و تعب خدمت پیری رسیدم نیمه شب.

آن قلندر چون مرا دیوانه دید مست از جام می جانانه دید

کرد تعلیم همه اسرار حق گشت روشن روحم از انوار حق (۲۸)

اگر چه مورخین دوره قاجار ضمن بیان افکار انقلابی و تلاش‌های آزادیخواهانه این افراد کوشش فراوان در پنهان ساختن هویت بابی- ازلی- بهایی ایشان نموده‌اند ولی اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های چاپ شده از شیخ فضل‌الله‌نوری که رهبران مشروطیت را به بایبگری متهم می‌ساخت و دیگر مدارکی که اینجا و آنجا می‌توان به دست آورد به روشنی نقش هویت بابی و نفوذ مؤثر ایشان را در انقلاب مشروطیت نمودار می‌گرداند. (۲۹) پی‌گیری و تحقیق در هویت بابی- بهایی- ازلی رهبران مشروطیت نیاز

به تحقیقی جدا دارد که از حوصله صفحات این مقاله خارج است. از دیگر روشنفکران ایران سید جمال الدین اسدآبادی از همان دوران بغداد با بایان آشنا بود (۳۰) و به خاطر اطلاعاتی که درباره این آیین داشت موجب شد که از او بخواهند مقاله‌ای در دایرةالمعارف عربی بطرس البستانی در مورد این نهضت بنویسد. (۳۱) اما از آنجا که او در پی نقشه اتحاد اسلامی به خلیفه‌گری سلطان عثمانی بود نهضت بهایی را مخالف این هدف خود می‌دید و به ضدیت پرداخت. این امر از لحن مقاله یاد شده در بالا روشن است. در نامه‌ای که حضرت عبدالبهاء به او نگاشته‌اند شیوایی و فصاحت استدلالهای او را درباره رد مندرجات برخی از روزنامه‌های انگلیس ستوده و رساله‌ای از مدحت پاشا را که موافق مقاله مزبور بوده برای او فرستاده‌اند. (۳۲)

میرزا ملکم خان یکی دیگر از پیشروان انقلاب ایران در سال ۱۸۶۱ از خشم ناصرالدین شاه به بغداد رفت و در آنجا با حضرت بهاءالله تماس گرفت. این تماس در استانبول نیز ادامه یافت و اطلاعات کافی که از امر داشت موجب شد ارنست رنان فیلسوف فرانسوی در سفر خود به استانبول از او بخواهد که مقاله‌ای برای آگاهی غربیان از نهضت بهایی بنویسد. (۳۳)

مشیرالدوله (۸۱-۱۸۲۷) یکی از شخصیت‌های برجسته در زمان قاجار پیش از رسیدن به مقام صدارت، سفیر ایران در عثمانی بود و در تمام مراحل تبعید حضرت بهاءالله و همراهانشان از بغداد به استانبول و سپس به ادرنه و عکا نقش فعالی داشت. طبعاً توسط جاسوسانی که داشت اطلاعات کافی از وضع گروه بهایی در عثمانی به دست آورد که با آگاهی از افکار و اندیشه‌های اصلاح جویانه ایشان همراه بود. یک بار نیز با دستگیری شیخ سلمان، پیکی که نامه‌های بهاییان ایران را حضور حضرت بهاءالله می‌برد به قریب سیصد نامه دسترسی پیدا کرد و بر خلاف تصور خود در آنها از سیاست و توطئه‌های پنهانی چیزی نیافت. وی به تدریج هم از سختگیری‌های خود کاست و هم نظر مساعدی نسبت به امر پیدا کرد. سال‌ها بعد نیز در ایران در مجلسی که برادر حضرت بهاءالله را به اومعرفی کردند، از اینکه چگونه حضرت بهاءالله بر خلاف دیگر ایرانیان موجبات عزت و سربلندی ایران را در عثمانی فراهم آورده‌اند سخن گفت. (۳۴)

### روشنفکران قفقاز

شیوع نهضت بابی و بهایی در قفقاز و تأثیر آن بر روشنفکران عهد مشروطیت هنوز آن چنان که باید مورد تحقیق قرار نگرفته است ولی تردیدی نیست که فعالیت‌های

تبلیغی بهاییان در قفقاز و نفوذ فرهنگ ایران بر آن ناحیه موجب بسط اندیشه‌های این نهضت در آن ناحیه بوده است.

از نخستین سال‌های نهضت بابی، زمانی که حضرت باب در قلعه مرزی ماکو زندانی بودند، توجه مردم آن ناحیه به ایشان جلب شد. امید دولت آن بود که دیانت باب با سابقه شیعی - شیخی خود در محیط سنی نواحی شمال غرب ایران مقبولیتی نیابد و از شهرت و محبوبیت آن کاسته شود، اما شواهد موجود حاکی است که مردم آن ناحیه نیز به مانند دیگر نواحی ایران به شدت از امر جدید استقبال کردند. شهرت حضرت باب می‌بایست به ورای مرزهای ایران یعنی به قفقاز نیز رسیده باشد زیرا زندانی بودن حضرتشان در ماکو موجبات نگرانی دولت روسیه تزاری را فراهم آورد و وزیر مختار روسیه در ایران کینیاژ دارلگوروکف برای جلوگیری از اشاعه این نفوذ از دولت ایران خواست که حضرت باب را از مرزهای روسیه دور نماید. بدنبال این تقاضا بود که حضرت باب به قلعه چهریق منتقل شدند. (۳۵)

از دیگر سو قفقاز در واقع سهل‌ترین راه ترانزیتی برای سفر هزارها بهایی به ترکیه عثمانی و زندان عکا برای زیارت حضرت بهاءالله و حضرت عبدالهاء بود و این رفت و آمد و آمیزش و اختلاط موجب نشر عقاید بهایی میان مردم قفقاز می‌گشت. سفرهای مبلّغین بهایی که به این هدف عازم آن نواحی می‌گشتند نیز عامل دیگری در نشر این افکار بود. بر همه اینها باید افزود که پیش از انقلاب اکتبر روسیه، رفت و آمد بین ایران و نواحی قفقاز که زمانی متعلق به ایران بود، بسیار سهل‌تر صورت می‌گرفت و روشنفکران آن ناحیه خود را از لحاظ معنوی و فرهنگی با ایران پیوسته‌تر می‌دیدند تا با روسیه.

این بدان معنا نیست که روشنفکران قفقاز و یا بانیان حزب سوسیال دموکرات باکو که با اعزام انقلابیون مسلح به تبریز به جنگ با استبداد پرداختند، همگی بابی یا بهایی بوده و یا حتی از چنین نهضتی با خبر بوده‌اند. ولی حضور افکاری مشابه بین این دو گروه نمی‌تواند تصادفی باشد. این افکار عبارت بود از آزاد اندیشی دینی، مبارزه با خرافات و انتقاد شدید از نفوذ فلج‌کننده آخوند و ملّا بر زندگی مردم (که تقریباً در آثار همه نویسندگان ترک زبان مثل طالبوف و صابر دیده می‌شود)، لزوم تجدّد و نوآوری در جامعه عقب مانده و فلج زده آن روز، لزوم تعمیم تعلیم و تربیت و غیره. اینها همه عقاید مشترکی بود که بایان و بهاییان و سوسیالیست‌ها مشترکاً در تحقق آن می‌کوشیدند، افکاری که چندین دهه پیش از آغاز نهضت سوسیالیست‌ها توسط بایان و بهاییان در

قفقاز رایج گشته بود.

ونسا مارتین Vanessa Martin در مقاله خود در دانشنامه ایرانیکا در رابطه با حوادث مشروطیت می‌نویسد: هنگامی که انجمن ایالتی، منطقه آذربایجان را خودمختار اعلام کرد و یکصد انقلابی مسلح از قفقاز برای حمایت از انجمن به تبریز وارد شد "شیخی‌ها و ارامنه" همراه با آن صد نفر به رهبری باقرخان و ستارخان به نبرد با سلطنت‌طلبان به رهبری امام جمعه تبریز پرداختند. (۳۶) طبعاً می‌توان حدس زد که در میان این گروه تعداد بابیان نیز کم نبوده‌اند.

نفوذ نهضت بابی و بهایی را در منطقه قفقاز و آذربایجان می‌توان از آثار سرکیس مبابیجان (آترپیت) نویسنده ارمنی که در زمان انقلاب مشروطیت در تبریز زندگی می‌کرده، دریافت. آترپیت در ارمنستان به دنیا آمد، تحصیلات عالی خود را در قسطنطنیه انجام داد و از ۱۸۸۰ به بعد در ارمنستان به شغل معلمی پرداخت. پس از چندی به تبریز رفت و در آنجا روزنامه‌ای به زبان ارمنی به نام آپاگا (آینده) منتشر ساخت و به نوشتن مقالات و داستان پرداخت. به درستی نمی‌دانیم آشنایی او با دیانت بهایی در استانبول صورت گرفت یا در ارمنستان. آنچه بود موجب شد که با اقامت در تبریز به تحقیق بیشتر در این دین بپردازد و با نوشتن داستان و نمایشنامه و تاریخ - از جمله شرح حال طاهره قره‌العین - هموطنان خود را با این آئین آشنا سازد. داستان کوچک "پیروزی یک عقیده" که خود می‌نویسد داستانی حقیقی است، نمونه‌ای از آثار اوست. (۳۷) در بحبوحه جنگ مشروطه‌طلبان و مستبدین، امام جمعه شهر به طلب و پیروانش دستور می‌دهد ابراهیم را که بقالی بهایی است با کتک و پس گردنی به حضور او ببرند. اتهاماتی که امام جمعه به ابراهیم وارد آورده و آنها را گناه بزرگ و مستحق مرگ می‌شمارد عبارتست از: بابی بودن ابراهیم، کمک کردن به مردم برای آنکه عقل آنها را بدزد و از راه به درشان کند، ندادن خمس و زکات، گفتن این حرف که دهکده‌های آقا مال بیت المال است و دهخداها اموال مردم را به زور تصاحب می‌کنند و حق رنجبر را ضایع می‌سازند "همین اراجیف شما بایه بود که ده روز پیش جماعت را شوراند و مردم نابکار را به عصیان کشاند که به خانه من هجوم آوردند و می‌خواستند هر چه داشتم غارت کنند." (۳۸)

ابراهیم در پاسخ می‌گوید که او بابی نیست بهایی است و از اعتقاد خود بر نمی‌گردد. وقتی میخ بزرگی را بر قلب او گذاشته می‌خواهند با پتک بکوبند با این سخنان از خود دفاع می‌کند. اتهامات امام جمعه تبریز و دفاعیات ابراهیم نمایشگر پایگاه



بهایان در ایران است: " ... نه تنها دوست و همسایه بلکه دشمنان خود را هم دوست داشته‌ام و دسترنج زندگانی سی ساله‌ام را به طور مساوی بین همسایگان فقیرم تقسیم کرده‌ام تا بتوانند اطفالشان را تغذیه کنند و سواد یاد دهند. من به عنوان یک جنایتکار نمی‌میرم. مرا می‌کشند به خاطر اینکه دزد و آدمکش نیستم.... مرا به خاطر آن می‌کشند که همه مردم را بدون استثناء دوست داشته‌ام. برای من فرقی بین مسلمان و گبر و ارمنی و یهودی نیست. من همه را به طور یکسان دوست داشته‌ام. مرا به خاطر عشق بی حد و مرزم به بشریت می‌کشند..." (۳۹)

صابر آذربایجانی یکی دیگر از روشنفکران قفقاز است که گرایش‌های شدید به این آئین داشته و در اشعارش بازتابی از افکار تجدّد طلبی و نوحواهی زائیده از نهضت بابی و بهایی را می‌توان دید. او در سال ۱۸۶۲ در شماخی آذربایجان قفقاز به دنیا آمد. سفری به ایران کرد و به مشهد رفت و سپس به موطن خود شماخی برگشت. صابر زندگانی ساده‌ای داشت و با درست کردن صابون امرار معاش می‌کرد. اشعارش که عموماً به زبان ترکی است تأثیر فراوانی بر انقلاب مشروطیت ایران گذارده است. به طوری که مؤلف "از صبا تا نیما" می‌نویسد: "صابر از هر مطلبی که سخن می‌گوید مرجع و معادش یکی است: مردم و سرنوشت مردم. هنگامی که از ظلم و بی‌عدالتی، از مفاسد اجتماعی و خلاصه جهات منفی زندگی انتقاد می‌کند همیشه از آرمان‌های بزرگ و ارجمندی که بنیاد آنها بر مردم دوستی و نوع‌پروری است، الهام می‌گیرد. صابر زندگی پست و حقیر را به نام زندگی بلندی که آرزومند آن است رد و انکار می‌کند. شعر صابر شعر نیک‌بختی و روشنایی، ترانه زندگی آزاد و آبرومند و نجیبانه است." (۴۰)

شهرت و محبوبیت صابر همزمان با انتشار اشعار طنزآمیز و انتقادی او در روزنامه ملانصرالدین بالا گرفت. این روزنامه در بین روشنفکران ایران، عثمانی و آسیای مرکزی خواهان زیادی داشت. ملایان متعصب تبریز صابر را بی‌دین و بابی خوانده و به دشمنی با او برخاستند. تهمت بایبگری در زادگاهش شماخی و در شهرهای اطراف نیز بالا گرفت و صابر کوشش کرد دشمنانش را با شعری که ترجمه فارسی آن می‌آید ساکت سازد:

اشهد ان لا اله الا الله

من آدم با ایمانی هستم و اقرار به یکتایی خداوند می‌کنم،

ای مردم شیروان،

من شیعه هستم اما نه آن شیعه‌ای که شما تصور می‌کنید

من سنی هستم اما نه سنی مثل شما  
من صوفی هستم اما نه آن صوفی مانند ابدالی‌ها  
من عاشق حقیقتم، ای مردم شیروان (۴۱)

کتاب هوپ هوپ نامه صابر هم‌چنین دارای قطعه‌ای است که پایگاه روشنفکری بایبان و بهاییان را به خوبی آشکار می‌سازد. قطعه‌ای نسبتاً مفصل شامل گفتگوی آخوند محل با خبر چینش. آخوند از او می‌پرسد "نه خبر وار مشه دی؟" (چه خبر داری مشهدی؟) و او اخباری را که شنیده یا چیزهایی که دیده به اطلاع مجتهد می‌رساند. (۴۲) این شعر به طور روشن بازتاب این نکته است که در فکر و ذهن اجتماع دوره قاجار چه در آذربایجان و قفقاز و چه در فارس و طهران، هر نوع حرکت ترقی‌جویانه و هر نو‌جویی با بابتی بودن مرادف بوده است مثل روزنامه خواندن، فرزند را به مدرسه فرستادن، مو بلند کردن و چکمه پوشیدن، هزینه تحصیل به کسی دادن، در حرفه‌ایش گوشه و کنایه به آخوندها زدن، با معلم مدرسه معاشرت داشتن و غیره و غیره. چند بند شعر او را با ترجمه فارسی در اینجا می‌آوریم و خوانندگان را برای دیدن تمامی آن به اصل کتاب رجوع می‌دهیم:

نه خبر وار مه شه دی؟

نه خبر وار مه شه دی؟ - ساغلك - آز چوق ده گنه

[خبر تازه چی است مشهدی. - سلامتی - کم و زیاد باز هم (خبر چیه)]

غزیت آلمش حاجی احمدده - با! اوغلان نه منه...؟

[حاجی احمد هم روزنامه خریده - دهه چی داری میگی پسر؟]

سن اوزک / ن گوردک / ن آلاندا؟ - بیله نقل ایله دیلر

[تو خودت دیدی خریدنش را - (نه) اینجوری تعریف می‌کردند]

داخی کیم خدایا - بو ولایتده منه ....!

[دیگر کی خدایا مانده از امت من - ولایت من]

بو ایسه پس او لعینک ده ایشی قوللابی دُر

دین و ایمانی دانوب، یولدان آزوپ دُر ، بابی دُر

[اگر این چنین است آن لعنتی کارش قلبی است]

[دین و ایمانش را منکر شده - از راه به در اومده - بابی شده] (۴۳)

شعرهای صابر در همان زمان در روزنامه‌های مشروطه خواهان مثل نسیم شمال و

صور اسرافیل به ترجمه درج می‌شد و تأثیر فراوان بر افکار مشروطه خواهان می‌گذاشت.

### روشنفکران آسیای مرکزی

با مهاجرت جمع فراوانی از بهاییان ایران به عشق آباد، دیانت بهایی به آسیای مرکزی رسید و سوی ترکمنستان و عشق آباد به زودی در شهرهایی مثل بخارا و سمرقند نیز فعالیت‌های تبلیغی آغاز شد و جمعی از مردم روشنفکر آنجا به این دین گرویدند. از شرح احوال جناب ابوالفضل گلپایگانی بر می‌آید که در سفرهای او به بخارا و سمرقند و گفتگوهایی که با برجستگان جامعه داشته اعتقادات آئین بهایی اگر نه در سطحی وسیع، لااقل در سطح بالای جامعه خواستارانی داشته است. دیانت بهایی بطور روشن در آسیای مرکزی نهضتی اصلاح جو و پیشرو به شمار می‌آمد. این امر نه تنها در اسناد و نوشته‌های مامورین دوره تزار منعکس است بلکه در اوایل انقلاب بلشویسم نیز جلسات مشهور مناظره‌ای که روشنفکران روسی در عشق آباد با بهاییان تشکیل داده و به بحث در مسائل مختلف می‌پرداخته‌اند، خود دلیل دیگری بر پشتوانه پیشرو و اصلاح طلبانه اعتقادات بهاییان بوده است. خواندن شرح این مناظرات و مباحثات نشان می‌دهد که بهاییان و انقلابیون چپ‌گرا در واقع خواهان یک چیز بوده‌اند: اصلاح وضع موجود، تعمیم تعلیم و تربیت و ترویج سواد، بالا بردن سطح زندگی مردم و تساوی حقوق زنان و مردان و امثال آن. تفاوت ایشان در روش کار بوده است. اما با تسلط رژیم کمونیسم این گفتمان عقیدتی خاتمه یافت و کار به مصادره مشرق‌الاذکار عشق آباد و تعطیل مدارس و تشکیلات بهایی انجامید. از سرنوشت صدها روشنفکر بهایی که پس از استقرار کمونیسم در آن منطقه سر به نیست شدند و یا در زندان‌های سبیری جان سپردند چیزی در دسترس نداریم.

پیش از انقلاب روسیه نهضتی به نام جدیدی‌ها در آسیای مرکزی شروع شد که روشنفکرانی مانند صدرالدین عینی، عبدالرئوف فطرت، و محمود بهبودی با آثار و افکار خود آن را رهبری می‌کردند. (۴۴) نهضت جدیدی‌ها هنوز آنچنان که باید مورد تحقیق قرار نگرفته است و اگر از سه تن بالا نام می‌بریم به خاطر آثاری است که از آن‌ها باقی مانده است.

صدرالدین عینی با نگارش شرح حال خود - که عمدتاً ساختگی و برای بیان نظریاتش است، فطرت با نگاشتن مناظره‌ای خیالی بین یک معلم بخارایی و یک معلم

اروپایی و محمود بهبودی با نگاشتن نمایشنامه، رسالت خود را برای بیداری هم میهنان خویش آغاز کردند. تیغ حمله این آثار متوجه امیر بخارا و طبقه آخوند و ملای آن منطقه است که عموماً به صورت عناصری فاسد، ارتجاعی و مخالف هر نوع ترقی معرفی می‌گردند. بزرگترین هدفی که جدیدی‌ها پی می‌گیرند تعلیم و تربیت است زیرا به کمک آن می‌توانند سطح دانش مردم را ترقی داده و به تدریج بندهای عقب ماندگی را از پای مردم باز کنند. در این که برخی از جدیدی‌ها تمایلات بهایی داشته و جزء جامعه بوده‌اند، تردیدی نیست. اما حکم قطعی را وقتی می‌توان داد که به اسناد خانوادگی آنان دسترسی پیدا شود و یا اشعار سخنوران روشنفکری مثل "ودود" که بهایی بود جمع آوری و مورد مطالعه قرار گیرد.

### کلمه بابی - بهایی مساوی با تجدد

نام بابی بسیار زود با دیگراندیشی، تجدد، سنت شکنی و گذشتن از مرزهایی که قرن‌ها کسی از آن جرئت گذر نداشت همراه و قرین شد و به دنبال آن شایعاتی فراوان در مورد بابیان بر سر زبان‌ها افتاد. کلمه بابی در برخی اعجاب و تحسین، در گروهی بیم و وحشت و در اکثریتی نوعی دشمنی و نفرت به وجود آورد، نفرت کوری که هنوز نیز ادامه دارد.

دکتر نگار متحده در مقاله خود تحت عنوان "پیکر له شده ملتی مدرن، حجاب برداشتن قره‌العین طاهره و کشتار دسته جمعی بابیان" (۴۵) بازتاب ظهور حضرت باب را بر اجتماع ایران در زمینه اقدام قهرمانانه طاهره قره‌العین با برداشتن حجاب بررسی می‌نماید. (۴۶) بخشی از مقاله وی به موضوع پوشاک و لباس اختصاص دارد. متحده از جمله مطلبی را از کتاب یکسال در میان ایرانیان به قلم ادوارد براون مستشرق معروف انگلیسی نقل می‌نماید، آنجا که براون چگونگی دوختن لباسی تابستانی را در یزد شرح می‌دهد. براون می‌نویسد: لباس تازه‌ای که یک خیاط یزدی برایم دوخته بود، پوشیدم. جنس پارچه نوعی شال نازک سفید رنگ، و خود لباس شبیه لباس‌های انگلیسی بود. لباسی بود خنک، سبک و راحت که البته پوشیدن آن در انگلیس قدری غیرعادی می‌نمود ولی به گمان من هیچکس در یزد و کرمان تردیدی نمی‌کرد که این یک لباس معمولی انگلیسی است. حاجی صفر (کمک و همراه براون) با دیدن من در آن لباس خندید و گفت، صاحب، مردم خواهند گفت که بابی شده‌ای. (براون در پرائنز می‌نویسد: تصور می‌کنم این حرف را برای این زد که بابی‌های اولیه عادت داشتند لباس سفید

پوشند)، اما سوای آن از لباسم راضی بود.

متّحده به درستی می‌نویسد با آنکه براون علاقه و کوشش زیادی به درک روحیات ایرانیان و مخصوصاً بایبان نشان داده است معهداً متوجّه این نکته تاریخی نشده که در اینجا منظور حاجی صفر برداشت بدیهی مردم از نوآوری و سنت شکنی بایبان بوده که اینک در پوشاک غیر عادی براون جلوه می‌کرد.

متّحده با اشاره به سفرنامه‌هایی که از آن دوران درباره اروپائیان در دست است می‌نویسد، در همه این سفرنامه‌ها در گفتگو از وضع زنان اروپایی از بی‌حجابی آن‌ها گفتگو می‌شود و به طور طبیعی این بی‌حجابی تعبیر به بی‌بند و باری و بی‌عفتی ایشان می‌گردد. اما پس از ظهور حضرت باب وضع دیگر گونه است. زنی که با دیگران فرق داشته و از خود صاحب فکر و نظری باشد، بابی است. متّحده از خاطرات تاج السلطنه شاهزاده قاجار (۱۹۶۳-۱۸۸۴ دختر ناصر الدین شاه) مثال می‌آورد که می‌نویسد: "تا هیجده سالگی به من آموخته بودند که آسمان با زنجیرهایی که در دست ملایک هست از بالا آویخته شده و رعد و برق نشان غضب و خشم خداست... وقتی که در مطالعات خود پیش‌تر رفته‌ام روز به روز بی‌دین‌تر گردیدم. چون این افکار برایم تازه بود بسیار مایل بودم که آنها را با مادرم، بستگانم و فرزندانم در میان بگذارم، اما تا دهان باز می‌کردم که در این مسائل چیزی بگویم مادرم مرا نفرین می‌کرد و می‌گفت تو هم بابی شده‌ای و بستگانم گوشه‌ایشان را می‌گرفتند و از خدا برای من طلب بخشایش می‌نمودند." (۴۷)

یکی از قدم‌های رضاشاه برای آوردن ایران به مرحله تجدّد برداشتن حجاب از سر زنان به اجبار، و نیز برقراری کلاهی بود که بعدها به کلاه پهلوی معروف شد. این واقعه در اواسط دهه ۱۹۳۰ اتفاق افتاد. رسول پرویزی نویسنده معروف شیرازی در یکی از داستان‌های خود ضمن بیان ماجرای رفع حجاب که در دوران نوجوانی او رخ داده به شعری اشاره می‌کند که مردم شیراز به عنوان اعتراض به اقدامات دولت می‌خوانده‌اند: دستمال آبی نمی‌خوایم، حاکم بابی نمی‌خوایم، کلاه فرنگی نمی‌خوایم. (۴۸) یعنی همه نوآوری را که از سوی دستگاه حاکم بوده به بابی بودن او مربوط می‌دانند.

در ضرب المثل‌ها و اصطلاحاتی که در افواه رایج بوده نیز می‌توان رابطه تجدّد و نوآوری را با دیانت بهایی مشاهده کرد. از جمله صادق هدایت در کتاب اوسانه که مقداری اصطلاحات طهرانی را ضبط نموده به "عینک نزن بابی میشی" اشاره می‌کند. این اصطلاح که بچه‌ات را نگذار مدرسه، بابی می‌شود نیز مطلب ناشنیده‌ای نیست. (۴۹)

شعری که در بالا از صابر آذربایجانی آوردیم خود نمودار روشنی از مترادف بودن نام بابی با هر نوع تجدد و نوآوری است.

### غوغای تجدد خواهی پس از انقلاب مشروطیت

با انقلاب مشروطه طبعاً شور تجدد خواهی فرو نشست و بحث در چند و چون تجدد همچنان ادامه یافت، بحثی که به خاطر شرایط تاریخی زمان حاضر هم اکنون نیز از سر گرفته شده است. در بررسی آراء متفکرین و اندیشمندان ایران در دهه‌های اول قرن بیستم می‌بینیم همان سردرگمی که در نیمه قرن نوزدهم بر حوزه روشنفکری ایران غالب بوده در قرن بیستم نیز در جامعه حضور داشته و روشنفکران ما را به خود مشغول داشته است. سردرگمی در اینکه چگونه ایران از عقب ماندگی نجات یابد و به تجدد و پیشرفتی که شایستگی آن را دارد دست یابد.

دکتر محمد توکلی طرّقی در مقاله عالمانه خود با عنوان "تجدد اختراعی، تمدن عاریتی و انقلاب روحانی" (۵۰) با استفاده از منابع غنی که در اختیار دارد، آرا و نظریات اندیشمندان ایران را در مورد تجدد در دهه‌های اول قرن بیستم نقل کرده و با آوردن دهها نقل قول از آراء اصلاح جویان و اندیشمندان ایران تصویر جامعی از این سردرگمی و اختلاف ذوق به دست داده است. وی سپس به چگونگی یاد زدایی از اندیشه‌ورزان دوران مشروطیت و دوران پس از آن پرداخته و می‌نویسد: "این یادزدایی‌ها به پیدایش روایت‌های پاره پاره‌ای از تاریخ تجدد ایران انجامیده است که در آن برخی از شخصیت‌ها قهرمانان ملی و منادیان استقلال و آزادی شمرده می‌شوند و برخی دیگر خود فروختگان اسارت طلب... به سخن دیگر تاریخ غنی تجدد خواهی در ایران گرفتار تاریخ زدایی شده است. صاحب نظران ایرانی مدرنیته اغلب تبخری خاص در تاریخ اروپا و نگرش‌های متفاوت مدرنیته دارند، اما آشنایی آنها با تاریخ تجدد خواهی در ایران بیشتر کلیشه وار، زمان زدوده Detemporolized و تجویزی به نظر می‌رسد." (۵۱)

وی پس از آوردن شواهدی از آثار و عقاید اندیشمندان ایران که برخی خواهان اخذ بی چون و چرای تمدن غربی (۵۲) و برخی بر عکس خواهان روگردانی از مظاهر غرب و تمسک به مبانی اسلام بودند، به عقاید احمد کسروی در مورد تجدد گرایی پرداخته و نتیجه می‌گیرد که «حضور برخی از آرای کسروی در نوشته‌های خمینی بیانگر تاریخ ناگفته و نانوشتۀ تجدد ایرانی است. همسانی این دو چهره به ظاهر متضاد، معرفت تجانس دو گرایش است که به نادرستی روشنفکری دینی و غیر دینی نام نهاده شده

است.» (۵۳) «بازکاوی گفتمان اسلامگرا که در دهه ۱۳۲۰ ه.ش. به شکل سازمان یافته‌ای تبلور یافت، به ناگفته‌ها، فراموشکاری‌ها و سکوت‌های عامدانه راه می‌برد و حکایت از آمیزش "اسلام ناب محمدی" با افکار و آراء کسانی دارد که بدعت گزار، ملحد و محارب (۵۴) قلمداد شده‌اند. در این بازکاوی آثار احمد کسروی همچون کلید گمشده تاریخ روشنفکران قرن بیستم ایران نمایان می‌شود... در سال‌های پس از کودتای محمدعلی شاه که روحانیت به پایگاهی برای حراست از سنت تبدیل شد و هر گونه نواندیشی بومی بدعت قلمداد گردید، بازسازی فکر دینی دغدغه اصلی متجددانی شد که خواهان نوسازی و تجدید عظمت ایران بودند. آنان قصد داشتند که با تفکیک خرافات از دین، دین را به ارزشی اخلاقی و مدنی برای ساختن "ایران نو" تبدیل سازند. این خواسته‌ها بیش از هر گرایش دیگری در نوشته‌ها و عملکرد کسانی به چشم می‌خورد که منادیان "غریزدگی" یا اسلام ستیزی پنداشته شده‌اند. اما در جرگه این کسان معمان بسیار چون حسن تقی زاده، عبدالرحمن سیف آزاد، و احمد کسروی بودند که از خیل روحانیون جدا شدند و به جرگه مکلفان پیوستند. سیاست‌های آخوند ستیز رضاشاه نیز از جمله تبلور خواسته‌های شماری از نواندیشانی بود که از عرصه روحانی به ساحت روشنفکری سفر کرده بودند. کسروی نمونه بارز معمم مکلف شده‌ای بود که هم دغدغه بازاندیشی فکر دینی داشت و هم خواهان بازسازی عظمت ایران بود. وی گفتمانی را پی انداخت که ریشه در آرا و باورهای نامتجانس داشت. این گفتمان هم متجدد بود هم متدین؛ هم آخوند ستیز بود و هم مخالف "اروپایی گرایی" هم مشروطه خواه بود و هم خواهان وحدت دینی؛ هم مدافع زبان و ادب فارسی بود و هم محارب با اندیشه‌های جبرگرای سرایندگانی چون حافظ، سعدی و مولانا. با پیوند تجدد و تدین و مقابله با اروپایی گرایی (۵۵) این گفتمان راهنمای کسانی چون علی اکبر حکمی زاده، غلامرضا سعیدی، هادی سعیدی، عطاءالله شهاب پور، شریعت سنگلجی، محمدتقی شریعتی، و روح‌الله خمینی شد. اگر چه برخی از این کسان از مخالفان سرسخت کسروی شدند اما علی رغم این مخالفت برخی از آرای او را بر گرفتند و برای پیشبرد رهبرد اسلامگرایی به کار بردند. احمد فردید (میهنی یزدی)، فخرالدین شادمان، جلال آل احمد، مهدی بازرگان و علی شریعتی از دیگر کسانی هستند که آثارشان پیوستگی خاصی با نوشته‌های کسروی درباره اروپایی گرایی و اسلام دارد. چگونگی تأثیر پذیری و تأثیر گذاری کسروی را باید بخش مشکل و پیچیده‌ای در تاریخ روشنفکری قرن بیستم دانست.» (۵۶)

به خوبی روشن است که کسروی خود بنیان‌گذار و مبتکر افکاری که ارائه می‌داشت نبود بلکه اندیشه‌های اصلاحی او به مانند اندیشه‌های بسیاری دیگر از تجدّدجویان قرن نوزده و بیست ایران در آثار بهایی که لااقل نیم قرن پیش از زمان کسروی تدوین گردیده بود آمده است. کتاب "ورجاوند بنیاد" او گواه صادقی است که بسیاری از اندیشه‌های او اقتباس از آثار و تعالیم بهایی است.

"پیوند تجدّد و تدبیر و مقابله با اروپایی‌گرایی" که اساس تفکرات کسروی معرفی شده و به گفته دکتر توکلی طرفی مورد اقتباس اندیشمندان ایران قرار گرفته به طور روشن در "رساله مدنیّه" که در بالا به آن اشاره کردیم دیده می‌شود، اما به طوری که خواهیم دید تز بالا شامل تمامی افکار عرضه شده در آن رساله نیست بلکه فقط جزئی از آنست. آثاری که اندیشمندان ایرانی ارائه داشته‌اند، فاقد جامعیت و کلیتی است که در آثار بهایی آمده. اینان هر یک تجدّد را به سلیقه خویش دریافته‌اند و اگر هم دنبال جامعیتی بوده‌اند، خواسته‌اند شراب نو را در شیشه‌ای کهن بریزند نتیجه این کار مایع ترشیده‌ای شده است که دیگر مشام ملت تاب تحمل آن را ندارد.

اما باید با کمال انصاف گفت که کسروی درد کار را دریافته بود و می‌دانست تجدّد و تحوّل اساسی و بنیادین جز با تحوّل دینی و معنوی نمی‌تواند پیش برود به همین جهت سرخورده و ناامید از اسلام و مذهب شیعه، خود دینی تازه ساخت و لاجرم ناچار به ستیز با اسلام شد. کسروی همان راهی را رفت که ملکم خان نیم قرن پیش از او رفته بود. ملکم نیز در آثار خود ابتدا کوشش کرد مبانی تجدّد را با اسلام پیوند بزند. وی نیز مانند میرزا آقاخان کرمانی که زمانی مبلغ این فکر بود شاید قلباً اعتقادی به این نظریه نداشت، اما امیدوار بود با قبولاندن این تز که اسلام با تجدّد در ستیز نیست ملأها و دینمداران را به ایجاد تحوّل در دین وادارد و از مخالفت سنت‌گرایان که هر حرکت نوینی را با حره تکفیر سرکوب می‌کردند، بکاهد. وقتی از اسلام نومید شد خود دینی جدید اختراع کرد شاید به این آرزو که از این راه بتواند افکار اصلاحی خود را پیش برد.

سرخوردگی ملکم و کسروی و بدعت‌گذاری دینی ایشان، یکی نشان آن بود که هر دو نفر به قدرت دین در شکل دادن اجتماع ایران پی برده بودند و دیگر آگاهی ایشان به این حقیقت بود که با حضور اسلام‌مداران و پای‌بندان سنت، نباید به هیچ نوع اصلاح و تجدّدی امید بست. ملکم با گرفتن سفارت روم و رسیدن به منصب مورد آرزوی خود گفتمان روشنفکری را کنار گذارد، و کسروی جان خود را بر سر "دین پاک" نهاد و روز



روشن در دادگستری طهران به تیر فداییان اسلام کشته شد. در بالا گفتیم که حضرت عبدالبهاء در رسالهٔ مدنیّه اقتباس از علوم و فنون و دستاوردهای غرب را تجویز و تشویق می‌فرماید و دلایلی را که مخالفین و سنت پرستان می‌آورند یک یک رد می‌کنند. نظری به متن رساله موضوع را روشن تر می‌سازد:

«بعضی گویند که این افکار جدیدهٔ ممالک بعیده است و منافی مقتضیات حالیه و اطوار قدیمهٔ ایران. و برخی بیچارگان ناس را که از اساس متین دین و ارکان شرع مبین بیخبرند و قوهٔ امتیازیه ندارند جمع نموده گویند که این قوانین بلاد کفریه است و مغایر اصول مرعیهٔ شرعیه (و مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ). قومی برآنند که باید اینگونه امور اصلاحیه را بتأنی شیئاً فشیئاً اجرا نمود تعجیل جایز نه. و حزبی برآنند که باید تشبث بوسائلی نمود که اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمهٔ سیاسیه و معارف عمومیّه و مدنیّت تامهٔ کامله نمایند لزوم اقتباس از سائر طوائف نه. باری هر گروهی به هوائی پرواز می‌نمایند.»

بحث بعدی این رساله بر این است که ایران می‌تواند از پیشرفت‌ها و زمینه‌های تجدد اروپا استفاده برد و پای خویش را از قیود گذشته باز کند. در این زمینه به عدم منافات اتخاذ این مواهب با مبانی اسلام تکیه کرده و تجدد را با دین اسلام راستین در یک راستا می‌داند. سوای آن برای جنباندن عرق حمیت ایرانیان، گذشتهٔ پر شکوه ایشان و اینکه کشور ایران روزگاری از بزرگترین و پیشرفته‌ترین کشورهای جهان بوده را نیز به خاطرشان می‌آورند.

اما این روی آوری به تجدد و دستاوردهای غربی به منزلهٔ تسلیم شدن چشم بسته به غرب نیست و هزارها فرسنگ با تز "ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس" فاصله دارد. رسالهٔ مدنیّه به وضوح مادی گرایی و روگردانی از دین را که بر اساس آراء فلاسفهٔ غرب در تزیاید بود و خرد را جانشین منطلق دین می‌کرد رد می‌کند و تجدد و تدین را دو جزء ضروری از یک حقیقت می‌داند. (۵۷) در سایر آثار بهایی نیز تأکید به دوری از تقلید چشم بستهٔ غربیان و انتقاد شدید از ماده پرستی و عدم پای‌بندی ایشان به بسیاری از عواطف و مبانی انسانی دیده می‌شود. از سوی دیگر منظور از اسلام راستین که رسالهٔ مدنیّه آن را مخالف تجدد نمی‌داند، آنطور که دکتر نادر سعیدی آورده، «مستلزم بازگشت به روح خلاق اسلام است. اسلام در معنای خلاق خود عبارت از انعکاس وحی به شکل مقتضیات زمان و مکان است. بدین ترتیب اسلام واقعی [به اعتقاد بهایی] زمانی به شکل دیانت یهود و زمانی به شکل مسیحیت و زمانی

به شکل قرآن و احادیث ظاهر گردید، اما اسلام راستین را نباید با جزئیات احکام و فرهنگ هیچیک از این تجلیات تاریخی اسلام اشتباه نمود. به همین علت بازگشت به اسلام راستین مستلزم تعریف و تصویر بدیعی از اسلام است که در آن وحی الهی بر اساس مقتضیات فعلی تعریف و تجلی می‌گردد. واضح است که چنین تعریفی از اسلام مستلزم قبول اصل تجدّد است. ناگفته نماند که حضرت عبدالبهاء در آثار دیگر خویش این نکته را آشکار می‌سازند که این تعبیر جدید اسلام چیزی جز دیانت بهایی نیست. دیانت بهایی تجلی اسلام راستین بر اساس مقتضیات زمان فعلی است...» (۵۸)

از نهضت مشروطیت و غوغای تجدّد خواهی اکنون قریب یک قرن می‌گذرد. در زمان سلطنت رضاشاه، مشروطیت عملاً تعطیل شد ولی اصلاحاتی که مورد آرزوی روشنفکران ایران بود با سرعت به مرحله اجرا در آمد. ایجاد مدارس دخترانه و پسرانه - اصلاحات امور اداری - ایجاد راه و راه آهن - حتی برداشتن حجاب از سر زنان و عوض کردن پوشاک سنتی مردان - فرستادن دانشجویان به خارج و ایجاد دانشگاه همه و همه به اجرا در آمد و بسیاری از روشنفکران آن زمان با ایمان فراوان در این اصلاحات شرکت جستند.

از زمان رضاشاه اکنون قریب شصت سال گذشته است و ایران علیرغم همه تحولات سیاسی و تاریخی باز هم شیوه‌های جدیدی از تجدّد را تجربه کرده است. امروزه در ایران مردم به جای کجاوه و شتر در اتوموبیل سوار می‌شوند، خطوط هوایی و زمینی دایر است. کامپیوتر، اینترنت، تلویزیون، سفر اروپا، تقلید از اروپائیان در لباس و رقص (در مجالس خصوصی) و غیره همه و همه به ایران - و یا لااقل بخشی از آن - صورتی مدرن و متجدّد می‌دهد. ولی آیا کشور به تجدّد رسیده است؟ بدیهی است بکار بردن چادر نشان عدم تجدّد نیست، هکذا اجرای مراسم دینی. در هر مذهب و مرامی برای عاملین آن پرجا است. سؤالی که مطرح می‌شود بعد عمیق‌تری دارد. آیا آن فرهنگ و معرفت و تساهل و روشنفکری و احترام به افکار دیگران که باید زاینده تجدّد باشد در زندگانی ما دیده می‌شود؟ آیا در فکر و اندیشه و قضاوت در مورد دیگران و تفاهم و تساهل هم پای بند تجدّد هستیم؟ آیا بانوان ما در ایران آن مقام و احترامی را که شایسته نیمی از جامعه است دارند؟ آیا عدالت و امنیت اجتماعی برای همه فراهم است و یا به آن پایه از تجدّد رسیده‌ایم که همواره با زمان و نیازهای روزگار خود همگام باشیم؟ (۵۹)

صرفنظر از همهٔ تئوری‌هایی که علما در مورد مسأله تجدّد می‌نویسند، سوای وجوه مشترکی که تجدّد ممکن است در همهٔ جوامع داشته باشد، این امر در هر جامعه و فرهنگ نیز بعد و خصایص خود را دارد. فقط با توجه به این نکته است که می‌توانیم به اهمیت و نقش دیانت بهایی در ایجاد تجدّد در ایران پی ببریم و تحوّل بزرگ اخلاقی، تربیتی، اجتماعی را که جامعهٔ بهایی در خود و تا حدّی فراوان در محیط اطراف خود ایجاد نموده است دریابیم. تفاوت و تضادّی را که جامعهٔ بهایی با جامعهٔ اطراف خود داشته و نویسندهٔ رگ تاک آن را "تضاد عمیق اجتماعی" می‌نامد با چند مثال زیر روشن می‌کنم.

پروفسور مرگن استیرنه Morgen Stjerne استاد زبان‌های هند و اروپایی دانشگاه نیروژ خاطرهٔ یکی از سفرهایش را که در دهه ۱۹۳۰ برای جمع آوری لهجه به ایران داشت، چنین نقل می‌کند: «حدود سی سال قبل برای مطالعات علمی و تحقیقات زبان شناسی به ایران رفته بودم و در قصبهٔ طالقان نیز چند روزی رحل اقامت افکنده با مردم آشنا شدم. در آنجا با یک عده افراد مهمان نواز و روشنفکر که پیرو دین بهایی بودند، برخورد کردم و آنها مرا به میهمانی شام دعوت کردند. در سر سفره، برخلاف عادت آن روز شرقی‌ها و مسلمین، هم آقایان و هم خانم‌ها حضور داشتند و از هر مقوله صحبت می‌شد. آنچه باعث حیرت و شگفتی من شد آن بود که این بانوان که بدون حجاب بودند، در آن قصبهٔ دور افتاده واقع در پشت کوه‌ها از اوضاع عموم جهان مطلع بودند و دربارهٔ مسائل اجتماعی اظهار نظر دقیق و منطقی می‌کردند. بعضی به زبان انگلیسی و بعضی اسپرانتو صحبت می‌کردند که بدین وسیله مذاکره و تفاهم نسبتاً به آسانی صورت می‌گرفت. مکالمات ما در نهایت آرامش و بدون دغدغه بود و حتّی گاهی در ضمن گفتگو حکایت و طنز و شوخی هم ردّ و بدل می‌شد. واقعاً در ایران جامعهٔ بهایی را کاملاً متفاوت و ممتاز از سایر طبقات یافتم و همین نمونهٔ سهولت برخورد با خارجی‌ان و آزادی و ترقّی فکری بانوان آن جامعه باعث تعجّب و تحسین من شده بود.» (۶۰)

مثال دوم خاطره‌ای است از هنگامی که طفلی ده دوازده ساله بودم. تابستان بود و خانواده‌ام مرا به یکی از دهات شهریار که پدرم مختصر علاقه‌ای آنجا داشت، فرستادند. در خانهٔ یکی از بستگانمان بودم که فرزندانش هم سنّ من بودند. نمی‌دانم چه شد که پس از چند روز بی‌حوصله‌گی کردم و اصرار نمودم که قبل از موعد به شهر برگردم. در آن زمان وسیلهٔ رفت و آمد نبود و برای رفتن به شهر فقط دو راه وجود داشت. یا

می‌توانستم صبح سحر با دیگر رعایا که از ده تره بار و میوه را با الاغ به شهر می‌بردند همراه شوم و یا با کامیونی که از نیمه شب شیر را از دهات مختلف جمع می‌کرد و به شهر می‌رساند بروم. راه دوم را انتخاب کردم که بی رنج‌تر بود. در اطاقک جلوی کامیون سوای من و راننده، مرد محترمی که او هم به شهر می‌رفت قرار داشت. دهاتیان هر ده شیر را در ظروف گوناگون سر جاده می‌آوردند و راننده و شاگردش آن‌ها را در دبه‌هایی که بالای کامیون قرار داشت می‌ریختند. طبعاً هر جا کامیون توقف می‌کرد ما نیز پیاده می‌شدیم. تفاوت بین شیر دهات چشمگیر بود. در برخی دهات شیری که دهاتی‌ها آورده بودند مایع سفید رنگی بود مخلوط با کاه، مگس، حشرات و کاه و پهن. اما در بعضی شیر کاملاً صاف و پاک، و سطلی که شیر در آن بود بر خلاف دیگر دهات تمیز بود. در یکی دو ده نیز پارچه سفیدی روی سطل قرار داشت که گرد و غبار بر شیر نشتیند.

وقتی همه شیرها از دهات گوناگون جمع شد و کامیون به جاده اصلی اسفالت‌ه رسیده مرد همسفر که تا آن زمان ساکت بود از راننده پرسید چطور است که در بعضی دهات برخی شیرها اینقدر آلوده و کثیف است و در برخی دیگر تمیز و صاف. راننده به طور بدیهی گفت: دهاتی که شیرشان تمیز است دهات بهائی‌ها است. دیگر در ماشین حرفی رد و بدل نشد، ولی این حرف و آن منظره هرگز از یادم نرفت.

آن دهات برق و اسفالت و سینما نداشت ولی فرهنگ بهائی داشت، نظافت داشت، حتماً در جلسات بهائیش زن و مرد با هم شرکت می‌جستند، محفل روحانی داشت که امور رعایا را با مشورت حل می‌کرد. آیا این‌ها نفوذ روح تجدّد حاصل از امر نبود؟ آیا دهات مجاور که همسایه و بستگان ایشان بودند نمی‌توانستند فرق را ببینند؟

نویسنده رگ تاک در بحثی در همین زمینه و در گفتگو از اینکه بهائیان در جامعه دوران قاجار و پهلوی چه جلوه‌ای داشتند پس از بیان مبانی اعتقادی بهائی می‌نویسد:

«...چنین اختلافاتی در "مبانی عقیدتی" کافی بود که بهائیان را بکلی از "امت" گوش به زبان "روحانیت" جدا سازد. با اینهمه این تنها فرع قضیه بود. عامل مهم‌تر جلوه و رفتار اجتماعی و فردی بهائیان بود. آنها اقلیتی بودند با رفتار و کرداری در تضاد با رفتار و کردار "امت". به دنبال کار و حرفه خود بودند که هیچ، از لذایذ زندگی نیز (مانند موسیقی) چشم نمی‌پوشیدند. یکسره از زیر خرافاتی که شیعیان را به زندگی نکبت‌بار و

ترس آلوده‌ای چهار میخ کرده بود قامت بیرون کشیده، بیسواد و "عامی" بودن را ننگ می‌شمردند و برای آراستگی سیرت و صورت خود ارزش قائل بودند. در تعلیم و تربیت فرزندان‌شان می‌کوشیدند و زنان‌شان نه تنها بردهٔ مردان نبودند که در محافل در کنار هم به صحبت و مشورت می‌نشستند. نه آنکه به مسجد نمی‌رفتند، به خزینه‌های بد بو نیز داخل نمی‌شدند. بر صندلی می‌نشستند و چند همسری را رد می‌کردند و بالاخره از کرنش و دست بوسی در مقابل این و آن ابا داشتند ... بهاییانی که به اکثریت از میان شیعیان برخاسته بودند نه تنها از نشست و برخاست با دیگر اقلیت‌ها ابا نداشتند که در این کار نیز مصرّ بودند و طبیعتاً چنین رفتاری نمی‌توانست از طرف رهبری شیعه بدون واکنش بماند. گفتنی است که در بزرگترین بلوای "بابی کشی" در آستانهٔ انقلاب مشروطه، معیار اینکه چه کسی واقعاً بهایی است همین "مطلب ساده" بود! «یکی از چیزهایی که بیشتر عداوت‌شان را تأیید می‌کرد، معاشرت بهاییان با طایفه زردشتی بود که در هر مجلسی می‌دیدند که زردشتی و مسلمان مانند دو برادر مهربان در یک مجمع نشسته ... این عمل مهمترین گناه و بزرگترین کفری شمرده می‌شد که هیچ حسنه‌ای آن را جبران نمی‌کرد» (کواکب الدرّیه، عبدالحسین آیتی، جلد ۲ ص ۱۰۳) «آقا عبدالرسول پسر استاد مهدی بنا را در "ده بالا" [از توابع یزد] شهید کردند. در حالی که اکثر علما گفتند که بابی بودن او ثابت نیست. ولی دو نفر گفتند ما دیدیم که با زردشتی‌ها بر سر یک خوان طعام خورده، از آنها اجتناب نمی‌کرد و این حالت مخصوص بهاییان است.» (کواکب همانجا ص ۱۳۲) (۶۱)

به نظر نویسندهٔ رگ تاک این شیوهٔ زندگی بهاییان را خواسته یا ناخواسته انگشت نما می‌نمود:

"هر یک از این ویژگی‌ها گذشته از آنکه مخالف موازین اسلامی بود، زمینهٔ حاکمیت رهبری شیعه را هدف گرفته آنچه که این حاکمیت در طی قرن‌ها رسته بود پنبه می‌ساخت. این جلوهٔ اجتماعی بهاییان بیش از "اختلافات عقیدتی و شریعتی" عامل اصلی دشمنی عمیق رهبری شیعه با بهاییان را تشکیل می‌داد. آنچه که پژوهشگر معاصر "بابک بامدادان" دربارهٔ دشمنی غریزی ملّیان با بهاییان نوشته باطناً به همین معنی توجّه دارد. بدون درک این تضاد عمیق اجتماعی نمی‌توان آن مبارزه‌ای را که در بطن جامعهٔ ایران به شدیدترین وجه جریان داشت، درک نمود و صف کشی دو جناح در جامعهٔ ایران را به درستی شناخت." (۶۲)

نویسندهٔ رگ تاک توجّه نکرده است که "ویژگی‌ها"یی که به قول نویسندهٔ رگ تاک

جامعه بهایی را از جامعه غیر بهایی متمایز می‌سازد چیزی جز همان "اختلافات عقیدتی و شریعتی" نیست. زیرا در دین بهایی تجدد و مظاهر آن جزئی از دین و شریعت است نه جدا از آن، و همانطور که گفتیم اصل "توافق علم و دین" همواره و در هر عصری موجب می‌شود که علم و تجدد و نوآوری نگذارند دین به ورطه خرافه و انحطاط بیافتد.

در توضیحات بالا دیدیم که نهضت بابی و بهایی در طول یکصد و شصت سال حضور خود در تاریخ ایران تحوّل زاینده و فعال را موجب شد و نشان داد که نهضتی است تجدد طلب و خواهان پیشرفت و ترقی ایران. این دیانت که از محیط پر خفقان و عقب مانده دوران قاجار سر بر آورد جریانی بود بومی و اصیل که نه تنها پرتو معرفت و بینش بر جامعه تاریک ایران افکند، بلکه بر نهضت‌های روشنفکری کشورهای دیگر نیز تأثیر پذیر شد. آیینی بود که با روح ایران پیوندی ناگسستنی داشت و هدفش رسانیدن ایران به افتخارات دیرین و حتی برتر از آن بود. دشمنان این دین، از ملّایان پر کینه تا عوام ماجرا جو و قلم به دستان شیعه زده مبارزه بی وقفه و امان ناپذیری بر ضدّ آن آغاز کردند که با کشتن و سوزاندن و نابود کردن افراد و خانمان‌ها همراه بود و هنوز هم ادامه دارد. این مبارزه نه به خاطر مبانی اسلام و یا مسایل عقیدتی است و نه به خاطر گناه مرتد شدن جمعی است که به این دین می‌گروند. میدان تبلیغ اسلام در جهان وسیع است و میلیارد‌ها مردم غیر مسلمان را می‌تواند در بر گیرد، چه باک اگر گروه کوچکی به بهائیت بگروند یا نگروند. این مبارزه بُعد عمیق‌تری دارد. مبارزه‌ای است بین تجدد و واپس گرایی، بین روشنفکری و تاریک اندیشی، بین بیداری فکری ایرانیان و یا نگاه داشتن ایشان در خواب اصحاب کهف و سرانجام مبارزه‌ای است بین فرهنگ خشونت و ستم و فرهنگ صلح و آشتی.

باید دانست این مظلومیت و دست بستگی بهاییان نیست که ایشان را هنوز در مقابل ضربات سهمگین این دشمنی‌ها از بین نبرده، بلکه عاملی که این ضربه‌ها را تحمل پذیر کرده و پای مقاومت می‌افشارد همه مظاهر فرهنگی و میراث‌های دینی کهنسال ایران از زردشت تا به امروز است که در هر عصری با شیوه‌ای نو به مقابله با جهل و ظلم پرداخته و در این عصر خود را در آیین بهایی ظاهر ساخته است.

#### یادداشتها:

۱- عباس میلانی، "تجدد و تجدد ستیزی در ایران"، کتاب اختران، طهران ۱۳۷۸، ص ۱۷۶.

۲- همان جا ص ۱۷۷.

۳- از جمله دکتر فریدون آدمیت که چند کتاب در تاریخ قاجار نگاشته، نه تنها آگاهانه از هر موقعیتی برای پایمال نمودن نقش نهضت بابی و بهایی در تجدّد ایران روی گردانده بلکه از آنها به عنوان نهضت‌هایی ارتجاعی و واپس‌گرا یاد کرده است.

۴- امین بنانی، "عصر طاهره"، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (۳)، آلمان ۱۹۹۲، ص ۸۵.

۵- این ادعا آنقدر بی پایه و سست است که نیازی به بحث آن در این صفحات نمی‌بیند. ولی دلیلی است بر آنچه دکتر میلانی نگاشته و ما آن را در بالا آوردیم که مبلغین این طرز فکر به جای تعالی شعور اجتماعی، بیشتر به برانگیختن شور توده مردم توجّه داشته‌اند.

۶- این مطلب با سیاست‌گذاری از دکتر عباس امانت بر اساس گفتگوهای است که با ایشان در این زمینه داشتم. مقاله مفصل استاد امانت در همین موضوع قرار است با عنوان  
T. Atabaki, ed, *Memory and Amnesia in the Historiography of the Constitutional Revolution*  
در کتاب *Historiography and Political Culture in Modern Iran* نشر شود.

۷- ناظم الاسلام کرمانی مؤلف کتاب "تاریخ بیداری ایرانیان" و ناشر روزنامه "کوکب درّی" تمایلات بابی ازلی داشت و با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی دامادهای ازلی دارای روابط نزدیک بود. به خاطر بابی بودنش بعد از کودتای محمدعلی شاه در باغ شاه با دیگر مشروطه طلبان - که اغلب بابی بودند - به قتل رسید. [ناظم الاسلام بعد از کودتای محمد علی شاه و در باغ شاه به قتل نرسید بلکه در سال ۱۳۳۷ ه.ق. به آنفولانزا در کرمان در گذشت. ویراستار] وی مانند سایر بابیان و ازلیان اعتقاد خود را مخفی می‌داشت و به اسلام تظاهر می‌کرد و جزء نزدیکان سید محمد طباطبایی روحانی طرفدار مشروطه و در حوزه او با نفوذ و فعال بود.

۸- امانت، همانجا. برای بحث روشتری از نقش رهبران مذهبی مشروطه ر.ک. به، فصل "بازیگران انقلاب مشروطه" در: دلارام مشهوری، رگ تاک، جلد دوم، انتشارات خاوران چاپ سوم پاریس بهار ۱۳۷۹، صص ۸۵-۴۲.

۹- آثار دینی که به فارسی در دسترس مردم بود اغلب درباره عزاداری محرم و مطالب ضدّ صوفیه و ضدّ میسیونریها بود. هم چنین ترجمه فارسی عهد جدید بود که نخستین بار در سال ۱۸۱۵ منتشر شد و تا سال ۱۸۳۴ سه بار تجدید چاپ گردید.

۱۰- در این بخش، از سخنرانی استاد عباس امانت درباره کتاب "بیان" در سمینار دانشگاه کپنهاگ (بهار ۲۰۰۲) با عنوان "آثار دینی در زبان‌های ایرانی" بهره بسیار برده‌ام.

۱۱- "مجموعه‌ای از الواح نازله خطاب به سلاطین و ملوک"، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۰۲ بدیع، صص ۱۳۱-۴۱.

۱۲- "کتاب مستطاب اقدس"، چاپ مرکز جهانی، بند ۹۳.

۱۳- آنچه در این جمله حضرت بهاء‌الله برای مردم ایران آرزو می‌فرماید همان مفهوم "رفاه اجتماعی" (welfare) است که امروزه در کشورهای غربی و اسکاندیناوی برای حصول آن می‌کوشند. تفاوت در این است که رفاه اجتماعی غربی با ماده پرستی و خودخواهی و افراط همراه است حال آنکه تعالیم روحانی بهایی به این رفاه جنبه‌ای انسانی و معتدل می‌دهد و آن را از افراط و ماده پرستی باز می‌دارد.

۱۴- "مجموعه‌ای از الواح نازله خطاب به سلاطین و ملوک" صص ۵۶-۴۶.

- ۱۵- Iranian Millenarianism & Democratic Thought in the Nineteenth Century Middle East – 15  
 Cole, Juan R.I., International Journal of Middle East Studies vol.24(February 1992),p.13
- ۱۶- از جمله در همین سال ۲۰۰۴ م. / ۱۳۸۳ شمسی رساله‌ی مدنیّه بطور مثبت در مقاله‌ای بحث گردیده است و نام مؤلف رساله برنویسنده معلوم نبوده است. نک: امید رستگاری، ملاحظاتی درباره‌ی فلسفه در ایران، نامه‌ی فرهنگ شماره ۵۱، بهار ۱۳۸۳ تهران، صص ۱۲۹-۱۲۰.
- ۱۷- Cole, Juan R.I., Marking Boundaries, Marking Time.
- ۱۸- "قانون قزوینی" انتقاد اوضاع اجتماعی ایران دوره ناصری نگارش محمد شفیع قزوینی، تاریخ نشر ۱۳۷۰ - به کوشش ایرج افشار.
- ۱۹- نک. به بخش روزنامه‌های دوره‌ی مشروطیت The Press، به قلم سعیدی سیرجانی، دانشنامه‌ی ایرانیکا، جلد ششم ص. ۲۰۲.
- ۲۰- رجوع شود به مقاله‌ی دکتر موژان مومن تحت عنوان "تاریخچه‌ی مدارس بهایی" که در همین مجلد آمده است.
- ۲۱- روح الله مهرباخانی، "محافل شور در عهد جمال ابهی"، پیام بهایی شماره‌های ۲۸ و ۲۹، فوریه و مارچ ۱۹۸۲.
- ۲۲- Momen, M. Babi and Bahai Religions 1844-1944: Some contemporary Western Accounts, Oxford 1981, p. 11
- ۲۳- نک: مازندرانی، فاضل. "ظهور الحق" جلد ششم، صص ۶۲-۴۵۷ که برخی از اشعار طائره را نیز نقل نموده است. هم چنین نک: ارباب، فروغ. "اختران تابان" جلد اول، صص ۹۱-۲۸۴؛ نغمت الله ذکایی بیضایی، تذکره‌ی شعرای قرن اول بهایی، موسسه ملی مطبوعات امری، جلد دوم ۱۲۳ بدیع صص ۱۹۵-۲۸۲. "نونگاری زن و زنانگی در عصر قاجار"، نیمه‌ی دیگر، نشریه‌ی فرهنگی - سیاسی و اجتماعی زتان، شماره ۳ دوره ۲، زمستان ۱۳۷۵، صص ۱۹۵-۱۴۶.
- Afary, Janet. The Iranian Constitutional Revolution 1906-1911 Grassroots Democracy, Social Democracy, and the Origins of Feminism. New York: Columbia University Press 1996., pp. 197-99
- ۲۴- مقالات عصمت خانم (طایره) در روزنامه ایران نو در سال‌های ۱۹۰۹ - ۱۹۱۱ درج شده است. نک: آفاری، همانجا، صص ۲۰۰-۱۹۷، هم چنین نک: به فصل Women Are As Men در کتاب زیر که نقش زنان را در ساختن جامعه و هویت بهایی مورد بررسی قرار داده است:
- Cole, J., Modernity and the Millennium: The Genesis of the Baha'i Faith in the Nineteenth-Century Middle East. New York: Columbia University Press May, 1998. pp.163-187
- ۲۵- موژان مومن نشریه بهایی
- ۲۶- Cole, Iranian Millenarianism p. 7.
- ۲۷- برای اطلاع بیشتر از جزئیات این روابط نک. به مقاله اینجانب با عنوان "تأثیر دیانت بابی و بهایی بر نهضت روشنفکری ایران"، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر ۶، ۱۹۹۵، ص ۱۹۲
- ۲۸- شعر نقل از: آرین پور، "از صبا تا نیما" جلد ۲، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ پنجم ۱۳۵۷، ص ۶۱، پاورقی.
- ۲۹- برای آگاهی از افکار میرزا آقاخان کرمانی نک: فریدون آدمیت، "اندیشه‌های میرزا آقاخان



کرمانی، "طهران ۱۳۴۶/۱۹۶۷، که البته هویت بابی لازمی او را مخدوش و پنهان کرده است. هم‌چنین نک. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ۲ جلد، چاپ دوم طهران، ۱۳۶۱، و نیز: رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات، ... و روزنامه شیخ شهید فضل‌الله نوری، گردآورنده محمد ترکمان، ج ۱، طهران ۱۳۷۲.

۳۰- R. Keddie, Nikki, Religion and Rebellion in Iran. The Tobacco Protest of 1891-1892. London 1966, p. 20-22.

جمال‌الدین اسدآبادی هنوز طفل بود که ایران بخاطر تنش و شورش‌هایی که ظهور این نهضت حادث نمود دچار آشوب و تشنج شد. کشتار وسیع بایبان به دنبال سوء قصد نافرجام چند تن از آنان به جان ناصرالدین شاه در سال ۱۸۵۲ موجب مهاجرت عده کثیری از ایشان به خارج شد. بنا بر شرح حالی که لطف‌الله (برادر زاده جمال‌الدین) نگاشته و بیشتر با تحقیقاتی که سیف‌الله فرزند او به عمل آورده جمال‌الدین در آن هنگام در طهران می‌زیست و ۱۴ ساله بود. اگر چه هر کوششی برای پیوند دادن جمال‌الدین و با پدرش با نهضت بابی بر اساس حدس و گمان خواهد بود ولی دلایل بسیاری در دست است که وی با افکار شیخی و بابی به خوبی آشنا بوده و در بازمانده‌هایش یک رساله از شیخ احمد احسایی یافت شده است. در این زمینه نک. ایرج افشار و اصغر مهدوی (گردآورنده)، مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال‌الدین مشهور به افغانی، طهران ۱۳۴۲، کما آنکه بین افکاری که وی در سخنان معروف خود در سال ۱۸۷۰ در استانبول بیان داشت و منجر به تبعید او شد و افکار بابی شباهتهایی دیده می‌شود.

۳۱- Keddie, *ibid*, p. 20n.

۳۲- ایرج افشار و اصغر مهدوی (گردآورنده)، همانجا، سند ۶۲، ص ۱۳۳.

۳۳- Earnst Renan, *Oeuvree Completes* (ed. Paichari), Paris, n.d., vol. 10, p. 45.

Here quoted from Momen, *ibid*, p. 50

۳۴- بالیوزی، حسن موقر، "بهاء‌الله شمس حقیقت، ترجمه مینو درخشان، لندن ۱۹۸۹، صص ۶۵-۵۶۲

۳۵- برای اطلاع از نامه‌های متبادله بین وزیر مختار روس با دولت متبوعه در مورد انتقال حضرت باب از ماکو نک: 1844-1944,

Some Contemporary Western Accounts, George Ronald, Oxford 1981, p. 72.

در چه‌ریق نیز استقبال مردم از آیین حضرت باب با همان اشتیاق ادامه یافت. شخصی به نام موخنین که خود را دانشجوی دانشگاه سن پترزبورگ نامیده و شرحی از سفر خود به آن نواحی در زمانی که حضرت باب در چه‌ریق زندانی بودند باقی‌گذارده می‌نویسد: هنگامی که از چه‌ریق می‌گذشتم باب از بالاخانه مرتفعی برای اجتماع بزرگی که در صحن حیاط نشسته بودند از احکام خود می‌گفتند. جمعیت آنچنان انبوه بود که محوطه مزبور برای آنان کافی نبود و بیشتر آنان در خیابان بیرون ایستاده مبهوت به بیانات او گوش فرا می‌دادند. همانجا ص. ۷۵.

۳۶- Vanessa Martin, *Encyclopaedia Iranica*, vol. VI. P. 184

۳۷- سرکیس مبابیجان (آترییت) "پیروزی یک عقیده"، ترجمه ادوارد میرزا خانینان به کوشش ف. بهگرا، موسسه معارف بهایی، کانادا ۱۹۹۴.

۳۸- همانجا، ص ۲۳.

۳۹- همانجا، ص ۲۹.

- ۴۰- آراین پور، از صبا تا نیما، ج ۲، ص ۴۹.
- ۴۱- "هوپ هوپ نامه"، صابر طاهرزاده نی اثر لری، آذر نشر، باکو ۱۹۴۱ ص. ۷.
- ۴۲- همانجا، صص ۲۳۰-۲۲۷.
- ۴۳- دو بند دیگر از اشعار صابر چنین است:

-داخی بر باشقه خبر؟ - حاج جعفرک اوغلی ولی  
 [دیگر چه خبر؟ -اون ولی پسر حاج جعفر]  
 اوشقولایه قویوب اوغلین - او....دا؟ - بلی  
 [بچه‌اش را به این مدرسه‌های جدید - اسکول- فرستاده- آن .... هم - بله]  
 -سنه کیم نقل ایله یوردی بو سوزی؟ - بیلیم کیم ایدی  
 /این حرف را کی به تو گفت؟ - نمی‌دانم کی گفت.  
 -بو ایسه پس او لعینک (لعتی)ده ایشی قوللابی دُر  
 دین و ایمانی دانوب، یولدان آزوپ دُر ، بابی دُر  
 [اگر این چنین است آن لعنتی کارش قلابی است]  
 [دین و ایمانش را منکر شده - از راه به در اومده - بابی شده]

\*\*\*

- گنه بر باشقه خبر وارمی؟ - بزیم قومشی کریم.  
 [باز هم خبر دیگری هست؟ - همسایه ما کریم]  
 آ آ آ؟ بلی هه هه! ، - اونه قایروب، دی گوریم؟  
 [آها آها آها؟ بلی - ها ها! (فهمیدم) - اون چه کرده؟ بگو ببینم؟]  
 -ملانصرالدین آلوب هم اوزی هم اوغلی اوقور / اوخور  
 [روزنامه ملانصرالدین خریده خودش و هم پسرش می‌خوانند]  
 -ایل بوتون کافریمش اولکه ده یوقمش / یوخمش خبریم؟!....  
 [تمام ایل و تبار کافر شد، در این ناحیه ، بی خبر بودم]  
 -بو ایسه پس او لعینک ده ایشی قوللابی دُر  
 دین و ایمانی دانوب، یولدان آزوپ دُر ، بابی دُر  
 [اگر این چنین است آن لعنتی کارش قلابی است]  
 [دین و ایمانش را منکر شده - از راه به در اومده - بابی شده]
- ۴۴- با امتنان از فرزین وجدانی برای اطلاعات ارزنده‌ای که در مذاکرات با او در مورد جدیدی‌ها حاصل کردم.
- ۴۵-

Africa and Middle East, The Emergence of Modernity and Nationalism in Iran, Vol. XVIII, No.2 1998, pp. 38 5

- ۴۶- در این مقاله نگار متحده به چگونگی ساختن فیتیش از کلمه بابی می‌پردازد و بحثی دارد که چگونه با تبلیغات ضدبابی و بهایی نهضت حضرت باب که با هدف مدرن ساختن ایران بر پا گردید تبدیل به برداشتی مساوی با "بیگانه داخلی" شد.

ibid. p. 48, note 19 -۴۷

ibid. p. 48, note 26. -۴۸

۴۹- برای نخستین بار در زمان مظفرالدین شاه یکی از فرنگ‌رفته‌ها که تحصیل طب کرده بود با عینک در خیابان‌های طهران ظاهر شد. نتیجه آنکه عوام او را دنبال کرده و با هو و جنجال بابی‌اش می‌خواندند.

۵۰- نک. مجله ایران نامه، جلد بیستم، شماره ۲ - ۳، بهار و تابستان ۲۰۰۳ صص ۲۳۶-۱۹۵.

۵۱- همانجا، ص ۱۹۸ و این همان یادزدایی است که در ابتدای مقاله به آن اشاره کردیم.

۵۲- مشهورترین مطلب در رابطه با وام ستاندن تجدّد از غرب جمله‌ای است که سید حسن تقی زاده در مجله کاوه چاپ برلن نگاشت و اعلام داشت: «ایران باید ظاهراً و باطناً جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس.» سید حسن تقی زاده، کاوه (دوره جدید)، سال ۵، شماره مسلسل ۳۶، غره جمادی الاخر ۱۳۳۸/۲۲ ژانویه ۱۹۲۰، ص ۲. اگر چه وی بعدها از این حرف استغفار کرد ولی این اعتقاد بر آثار بسیاری از نویسندگان زمان او تأثیر گذارد.

۵۳- همانجا، ص ۲۲۷.

۵۴- تأکید از نویسنده این سطور است.

۵۵- تأکید از نویسنده این سطور است.

۵۶- همانجا ص ۲۲۸-۲۲۷.

۵۷- برای بحث مفصل‌تر در این زمینه نک: نادر سعیدی، «رساله مدنیّه» و «مسئله تجدّد در خاورمیانه»، نشریه مؤسسه مطالعات بهایی، کانادا ۱۹۷۳، صص ۷۲-۷۱.

۵۸- همانجا، ص ۹۴.

۵۹- کشورهای که می‌کوشند با ساختن آسمانخراش‌ها در بیابان و یا کشیدن اتوبان با گلکاری اطراف آن در صحراهای سوزان و یا ایجاد نمایشگاه‌های بین‌المللی تقلید کشورهای متجدّد را در آورند، در حالی که مردمش از کوچکترین حقوقی بهره ندارند و زنانشان شهروند درجه ۲ و ۳ به شمار می‌آیند مرا به یاد فیلم مستندی می‌اندازد که از اصطبل امیر دویی دیدم. جایی بود بسیار تمیز، با چمنی یک دست و زیبا که دائم با فواره‌ها آبیاری می‌شد. تمام خدمات به اسب‌ها کامپیوتری بود، دامپزشک، دندانپزشک، و مربیان مخصوص همه دست اندرکار بودند که اسب‌ها از بهترین شرایط برخوردار شوند. آن اصطبل شاهانه از مظاهر تکنولوژی غربی چیزی کم نداشت ولی تمام اینها اسبها را متجدّد نمی‌کرد و مانع نمی‌شد که به یکدیگر لگد نپراندند و چمن را آلوده نسازند و اگر می‌بایست سر ساعت برای خوردن غذا حاضر شوند از خود وقت شناسی نشان دهند.

۶۰- دکتر هوشنگ رأفت، «خاطره‌ای از یک مستشرق نروژی»، پیام بهایی شماره ۳۰۴، مارچ ۲۰۰۵.

۶۱- دلارام مشهوری، «رگ تاک» جلد دوم، انتشارات خاوران پاریس، چاپ سوم بهار ۱۹۷۹، ص ۱۹۵-۱۹۴.

۶۲- همانجا، ص ۱۹۴.